

عارف افغانی

۸۷، ۶، ۵

۱۹۱۷  
۲۱۰۵۲۷

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۹۱۷۲



A-GH

سپه نشین و سپه

۱۹۱۷۲  
۲۱۰۳۳۷



شماره:	۸۷۶/۱۷۸	تاریخ:	۱۳۰۶/۱۷۸	جلد:	۱	فروشنده: آقای	حکیم کاروف
نام کتاب:							
مؤلف:							
مترجم:							
کاتب:							
شرح:							
تاریخ کتابت:							
نوع کاغذ:	نوع جلد:	نوع خط:	نوع غری - فارسی	شرح: انفعال			

ترتیبات و مشخصات:

ملاحظات:

شجرة السادات دليشون

هزار و مائت و عشرين و تسعين

م

۱۴۲۶ هجری قمری

۲۰۰۵ میلادی

۱۳۸۴ شمسی هجری







که انسان را بحکمت عالمی که در او کرده و قصه قتل  
کردارنده برای معرفت یکی از دیگرین تا جهالت از میان  
البیان مرتفع شده میگرداند کفر الله یا ایها الناس  
اینها که من در او انشی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا  
و تا نیست مرا بخدایر که دریت حضرت آدم را از ریت  
حضرت آدم خارج نموده کفر الله تعالی و اذا اخذ ربک من  
بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و انشدهم علی انفسهم  
و تعقل و یوشن و در آورد تا خطاب است بر یکم قالوا علیه  
مخاطب نمود و توفیق اقرار قالوا علی موافق گردانید و در  
اقرار قالوا علی شرف ایمان شرف ساخت کفر الله علیه  
کل مولود یولد علی فطرت الاسلام ثم ابواه یهودونه

و اینم از

و اینم از او بجهان خاتم محمد و پیغمبرین بر این قایل شدند  
که اطفال کفار و مشرکین خواهند بود بدان اقرار می کرد و در  
سباق از این من بزرده است زیرا که تا آنوقت که این  
بالغ میگردیدند سلماتی میباشند و شاهی است مرا بخدایر  
که با ایمان را بشرف نور اسلام شرف است و یوسفی عده  
رو در سباق قالوا علی یکم و مستحکم گردانید و خلعت  
وین احمدی و ملت محمدی سر از او فرموده که جمع رسل  
ما ضلک را از روی آن بود که اگر ایمان عملی از است محمد  
آخر الزمان بودی چه خوش بودی و اگر در عصری بدین  
چه بگو بودی و نبی است مرا بخدایر که ایمان را بطریق  
اصل است و جماعت یکم و مستحکم گردانید و از طریق باطل

و اینم از

و اینم از



که در دهر و دهر است باطل و حق و غیره که آن کلام است  
از اهل حق و معتزله و خارجیه و شیعه و غیره است که مجموع  
آنست این مجموع حدیث معتزله و شیعه و غیره است  
و جمع اهل تائید لغو و باطل است که کلام است که استغفر  
یعنی کلام است و سبعین فرقت کلام فی انوار الایمان  
و احادیث و آن فرقه واحد که از جمع این است  
بعثه آن فرقه اهل سنت و جماعت است که این است  
فرقه ناجیه گفته است ناجیه یعنی نجات یافته از عذاب  
و در پنج است هر یک این طریق صواب و صراط  
مستقیم ثابت و قائم اند و فرقی دیگر ناجیه روا نیست  
شیعه و معتزله و غیره این همه بر غلط و خطا و در

و

تحت و عید اند که آن کلام است که کلام فی انوار الایمان  
مقام خیر است که کلام فی انوار الایمان است رسول مقبول  
اصحاب کبار و رواد و اهل حق و اهل حق و اهل حق  
اما چون کلام و یا باطل و کلام کلام این است که این  
موقوف نموده در آخر کتاب است الله تعالی این  
کرده خواهد شد نهایت مراد می را که میان را در  
اهل بیت و اصحاب کرام گردانیده و درجه بدرجه و مرتبه  
بمرتبه این است که شناخت و در حق میسر کی این است  
تغیر و کینه و خاطر مایان نینداخت پس امید که نتیجه  
اینچنین محبت و داد و ذریعه مغفرت مایان شده  
و سید نجات شود و بدین معنی ایدی و بهر است جاودی





ورد و عطار  
ورد و

۵۵۲

4



نو لاک با اظهرت الربوبية و ايضا جاري صفة القدر  
 انا وانت و ما سواکم خلقه لا خلقت و هو قال یا رب  
 انت و ما انا و ما سواکم ترکته لا جعلک جناباً اولاً  
 نور محمدی ظهور آمده بعد از ان ایما و عالم شده از نور  
 او جناب حضرت عری و در وصف آن جناب سالی الله علیه و سلم  
 گفته است **بیت** چراغی که تا او نیر و خفت نور از چشم  
 جهان روشنی بود و در **بیت** چراغی که بود پیش از او  
 فروغ نه نور با نور او است **بیت** کقوله علیه السلام اول  
 ما خلق الله نوری و ایضا کما قال علیه السلام ان من  
 نور الله و مخلوق من نوری و ظلام خلقت کفر و خست  
 و صفت بر پسته اندیشه می ظهور بر نور او **بیت**

نور محمدی

جو صفت نور خواجه فیض جفا و **بیت** تر لیل بعد ایوان کسری صفای  
 بلا قاصد لایست **بیت** باغ از زمین آب غزای برود  
 نه لایست و غزای از آورد و کرد **بیت** که نور صفت و بختل من فوج کرد  
 و تمامی اکناف و اطراف جهان نور اسلام من گشته  
 از ظهور بر نور او کقوله **بیت** لقد جاءکم من الله نور و نور  
 عیارت از وجود بر وجود محمد است و بدیه اسلام است  
 و البقیة من ضایع قاب قوسین را که خون رفیع  
 که یوم بجعل الیوم من شیب و نشان اثر نور است که  
 جمیع انبیا و اولیا از صفت و در دست آن روز سر بر  
 اندازند و جناب در دست آن آید و گفته شود در آن روز  
 که فضل **بیت** قول **بیت** انما الله عزم ما تن بلور و بول **بیت**

نور محمدی







نسوی عصیان شفاعت می آید و در پنج نامه  
 بنا بر عصیان کنی کزو که در این بین سیدی پس رو  
 در غم و یواریت را که بان خوشی بان چراک از موج  
 بکار آنرا که باشد نوح کنش بان سبجان در یک  
 و نوب العزیت عما یصفون و سلا م  
 علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین  
 و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله <sup>و اصحابه</sup> اجمعین  
 اللهم احبنا علی سنة و تعفنا علی مملته  
 و احسننا فی مرتبه و تحت لوائه و اسقنا  
 بکاسه و انفعنا بحبه آمین یا رب العالمین  
 بعد از چهار حدیث و در وادی که می بیند و عاصی بر معاصی

ایستاد

اسید و افضل و شغفوت حافظ رحمت این عالم  
 شید کلامه خیل دل نه بر یک سزه بنی غفر الله دعا و توبه و  
 ستر غنوه دیدم که اکثر انشرف را و کان و لایب محبت  
 قسمت آنجا را از ملک خود و جفا شده است و در بندگی  
 متوطن گشته و دست در دست گشته ال و اولادشان  
 انساب خود را را فراموش کرده و هیچ نمی دانند که گشته  
 با کسی نزدیک تر که ام با کدام قریب تر که انقدر  
 میدانند که فلافی خل و فلافی قوم ستم پس جو که نه بهیم  
 عن جد و لا نرا می است خانچه قبله کاهی ابوی و احسان  
 از راه قسمت آنجا و پند و ستان آمده است که ستم نه بودند  
 نموده هم در سرشان آمده و سخن آفات و زانیان است

باقی مردم گویند خیل نرسین نرسین بختن آمده اند بر خا  
 و جمع کشند بحدی که در ولایت طین بیکس از مردم  
 گویند خیل نمانده همه و بخوا آمدند پس چون نمانده را و از  
 نیز فواله و ماسل شده جمعی کثیر کشتیم هر چند که از فرزندان  
 سعادتمندان خود و اولاد ایشان از آن خود  
 و خشنه فتن و فوا و دوی انصاف استعاره نام بیع  
 بنیادند و قرب و بعید را می شناسند لا بر هم آنچه  
 باین حقیر تقصیر از آن بخوا و غیره اطلاق بوده  
 فراخور رسم و دانش خود بیان نموده و تحریر آورو  
 تا به لایق تعلیم آن معاتب نگردد و در خواضد شقیه  
 کفر علیه السلام من کانت یومین بالله

والیوم

والیوم الاخر فلیصل رحمه و ایضا قال  
 علیه السلام تعلموا انما بکم ما  
 یصلون به او بما مکم فان صلته الرحم  
 المحبته فی الاصل و مسرة فی المال و منیة  
 فی الاثر و من از رعایت صلته رحمی که از جمله  
 و جوات است بی به نماند کفر علیه السلام  
 لا تعبدون الا الله و بالجملة الدین  
 احسانا و ذی القربین یعنی بگوئی کنید و  
 نموانید و یکا از خویشان با و دوستی کنید  
 با ایشان ای عزیز صلته رحم از واجبات است و صلته  
 و غیره بفرموده و روزی فراخ گردانند و در احادیث

والیوم



قدیمه اند و بهشت یکایکین در جلمه و اشتقاق در علم  
 اسم من شده بهشت هر که آثار بپوشد کند من او را بهشت  
 خود و اصل سیدم و هر که آنرا ببرد در رحمت خود  
 منقطع گردد آنم و وحی کرد الله تعالی تر موسی علیه السلام  
 که با اقریه بی خود نیگونی کن موسی علیه السلام گفت  
 یا الهی چگونه که موافق رضای تو باشد خطاب آمد  
 که احسان نمایی با غائبان مدعا اگر تو کنایه زیار  
 و سعاد و برادرش من مجهول نب نشوند که موجب  
 تحقیق ایشان خواهد بود و آنچه در کتب آمده است  
 که لا یغفر فی العجم کفو لان العجم ضیعوا  
 انما یغفر فی الواقع محبین است که از انوار علم

و با تامل  
 اگر تامل  
 در خط

خود ضایع نشد بهشت در آنکه در آن سیر و توارنج از  
 ابتدای دور حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب  
 صلوات الله علی منینا و علیها نانی ملک طالوت  
 و از طالوت تا افغان و از افغان تا قریس و من  
 عبد الرشید و از قریس عبد الرشید تا الیوم شایخ  
 در شایخ کرده و کرده قبیل و قبیل آمده اند تکلیف  
 بکون مجهول است لان العلته فی عدم  
 الکفاء و جهالت است و هم لم توجد  
 حقهم فظهر انهم صمیم الالب و اگر چه نزدیک  
 حقیقت فاذا نتج فی الصور فلا انساب بینهم  
 بومند و لا نساء لون یک کموت و مر

در خط  
 در خط  
 در خط

در خط  
 در خط  
 در خط

آدمی از روح و بقیه برین است که قوله تعالی  
 ان اکرمکم عند الله اتقیکم لیکن  
 در عالم روزگار و امور دنیوی و قوتها را آدمی بسبب  
 شرافت ذات و نجات اصل است و جانی  
 عادت است به برین جانیست که رسول و انبیاء  
 و قبیل اعلی و اصطفای بیعت میکردانند و در  
 مردمان حق نمایند و دیده استغفار و درین  
 نیک اندیشیدن بسبب شریف نیز است و راغب است  
 و او است جانی که بر نفس نفس است و برین  
 که جانی فی کتب الفقه اذ اقال بالافاضه لیکن  
 ان قال الاشراف علیهم السلام الا لا یخین

درین

و جانی است از روح و بقیه برین است که قوله تعالی  
 فیل منکوحه ابنت ان طلع و یخیر فکلی  
 الزوج ان یابی من طلع و یخیر انکانت  
 من نبات الاشراف و الا لا و از رسول  
 مقبول صلی الله علیه و سلم تراختن و یخیر  
 کفوله علیه السلام اذ اجاء کر بسید قوم  
 فاکرمی فوکر اکله آدمی بسبب جانیست  
 می شود و مطعون و میگوید بکر و در آنکه از حق  
 از جمله جانیست است محروم نماید و بکذا و مواضع  
 بسبب که جانیست و ان در غیر خود که معرفت است  
 و تبارک و تعالی که از جانیست و ان است

درین



انساب غیر و بعضی اوقات فی بعضی مرتب است  
 خاتمه معرفت حضرت بنوری مصطفوی صلی الله علیه و آله  
 و سلم به این است که تفسیر حدیث است حدیثی که در او  
 حضرت زین العابدین علیه السلام در وفات کار از آن لایق و لایق  
 نباشد مثل از وفات خواهران و دختران که در آنست  
 آمده است که اولاد از والدین خود چند حقوق است  
 یکی آنکه بعضی از آن جمله این است که نام و کنایه  
 و تکیه بکنند و علم دین و دنیا را بگویند که جمیع اعیان  
 و توانایی من عقل و دلی را بشناسد و بجای نیکو باشد خوب  
 سازند و بنام حسن و حسن از دو واجیه بگویند  
 اولاد او داشته و من خود بگویند و الحمد لله رب العالمین

عاریه

عاریه و بجای لایق بگویند و بدانند که این رساله مختصر  
 خلاصه الانساب خود و غیر مطابق علم و استعداده  
 خویش تصحیف شده و مرتب گردیده و بجای حدیث  
 الانساب مسمی گشت تا هر که از اولاد اینجانب  
 و کوشه خیل و غیره مردم اقوام افغانه ازین مستفید  
 شده بهره ور گردند و بخیرش و بیکان و وقوف یابند  
 این مناصی بر مناصی امیدوار فضل باری را بگویند  
 این رساله عامی خیر فائده و جمعیت دارد و این  
 سلسله کتبین بایعش و فرمایند که موجب ارجح  
 از همه کتب دیگر است و موجب معرفت و دانستن  
 احسن عاقبتان و اولاد مورکها و اجزای

عاریه

میسر خرد دنیا و علمای و الاخریت  
 امین یاد ب العالمین ذکر و بیان حال  
 شیخ کوثر علی الرحمة رضی الله الالباب پوشیده  
 و غنی فاند که رسم محض شیخ کوثر بنهاد الدین بود  
 اما چون که از راه سکنی خود را سکی ضابط است  
 صلی الله علیه و سلم سقر کرده بود خود را کوثر بقیع  
 گردانیده وی و اصل هرنج بود خصوصاً مدینه  
 که بحسب انجور از مصافات قندهار از موضع شیخ  
 و شویک که وطن اصلی بن و برج است چنانست  
 آمده در ضلع اکبر و لنگر کوثر استقیق است  
 صاحبان این اعیانی انجاری نیز میباشند و فرزندان

متولدان

متولد آن انجاری هم بطریق و موخت است  
 بعضی بعضی الفاظ آن نواحی میگفتند پس شیخ مذکور  
 مرحوم بطوع و رغبت خود کاهی در ملک هزاره و  
 کاهی در ملک خله و کاهی در ملک سته سکونت  
 می نمود زیرا که قبل از وی اقوام هیچ نژاد را نداشتند  
 متوطن بودند چنانچه جوانی و علی زری و در مدینه  
 ملاخیز و دولت خیل وی نیز در تعاقب ایشان  
 آمده متاهل گشت و فرزندان از وی بوجود آمدند  
 که میان فرزندان وی در محل خود مشغولند و  
 مدینه و بطریق ملک سته قادیه ملقب بود و اکثر  
 اوقات بنام آنکی مستغرق و صاحب کلاه

متولدان

در این کتاب  
 در بیان  
 در این  
 در این



بر دو کوند که گاهی گاهی از غایت دوق و سون  
 که برایشان مستولی شدی راه صحر اگر فتنی و در بادید  
 و پیشه سیکردیدی و تمام سال بخانه نماندی جانی  
 بروم اینجانه وی چنان معلوم شدی که گشتید  
 از دار فانی نقل نموده دار بانی غرآئمه اما چون  
 تحقیق و تفتیش وی بسیار کردند و ظاهر آمدی  
 که گشتی سیکفتی که در فلان بستانه و در فلان موضع دیدی  
 که سکر دو و بیاد الهی معلول است و سماع است  
 که هر وقتی که در بادید و پیشه تنها سیکستی گاهی  
 شیر و مینک و غیر حیوانات جهت زیارت  
 ایشان می آمدند و گویا در گردن ایشان قیاسم

لله

می نمودی حتی که گویند که در سیر و ملک سیر گاهی  
 سوار میشدی و نقلت که روزی سوار میشدی  
 به سوره انداخته بر کرده بود و هر آن به سوره تا کسید  
 که کسید رفتی و در قضا و شریعت مذکور در حجاب و جد  
 بر این راه آمدی و در آن سیر و وقت و بهمان  
 وزارت سکر از حجاب خود اطلاع می نمودی  
 اصحاب آن سبب به سوره آمده اند و عدم اطلاع و می  
 آن به سوره سیده رفت و وی چنان در آن سبب  
 تا آن وقتی که رفتی نهادی بر این بکشت و موسوم خوردی  
 به سیر باز آمدی و سبب سیر آمده سر آن سوره باز کرده  
 بکشت و وی را چنان در میان سان و در بکشت

بعد از آن بهوش شد و بیدار شد و گفت و دیگر نفس است که نشد  
فرمود که اولاد اینجانب بمقت رشت خواری نمیدانند  
و سخن نگفتند و آخر سخن ملک محمد بن ابراهیم است که  
خود ملک سخن میسر و بجا آمد پس خرامید و گفت و فرمود  
شاید و برادران من که در خندان خند و ملامت و  
مدفون کرده بود اللهم تعال مصحح و جعل الجنة  
مشواه و از جمله کرامات کی این است که هر کس آن  
در خندان که وی مدفون در اینجا است غرض می کند اینجا  
اگر کسی غرض کند و از آن در خندان خبری قطع نماید  
البته البته نقصان یابد و دیگر آنکه فرزند آن قریب کان  
وی از اجل تا آخر و قوم یوسف ندی حضور و قوم

در این کتاب  
نویسند

مقدمه

سند به معرزه و کرم بودند و وی الاعتبار بنفیدار و کمال  
بودند و با سواد و از آن کمال زنی خوشی و دوستی میدادند  
و حسن از عصر در اینجا بودند تا آنوقت استغای زرق  
از اینجا که در و اینجا آمدند و اینجا از فضل و و جمال  
همه حال بسیار و از اندامید که این نیز است و تعالی  
این را از بواب و مضایب از من و حصن  
خود و مامون در این محفوظ و محفوظ و از دهنه و کمال  
کرد و دیگر آنکه در نیوقت نیز بعضی بعضی صاحبان  
عالی مقام که صاحب کشف و کرامت اند  
و بدین جهت قسمل النضاعت شفق و از دهنه و از نو  
که از اجده و اسلاف اینجا بن مطلق نمودند



که چه نام دارند و بر تقدیری که اگر مطلع بهم می بودند  
 از شایسته خوش آمد و بر آمد و از و آمده کذب و خلاف  
 و در بودند و بعد گاهی در بعضی مقدمات باشد  
 بدین تغییر ظاهر می نمودند که شیخ شهاب الدین  
 نام مردی کبکست که در خلایق و خلاصه مقدمه نمایان  
 همراه نمایان نهایت روز ظاهر کرده جد و جهر نمود  
 و همچنین همیشه در حق نمایان متوجه است و در هر امر  
 و در هر کار مدد و معاون نمایان است که نمایان باشد  
 و استیم که در شیخ شهاب الدین سهروردی است  
 اما بعد از آن معلوم شد که وی شیخ شهاب الدین  
 سهروردی نیست بلکه یکی از اجداد نمایان است

که نام

که هنگام شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه  
 آنوقت بعضی بعضی او را ویرایش می و یا غیر این  
 قسم نمی میکنند پس در خدمت این نمایان بود  
 که وی به بعد از جانب است که خیل و کرده نمایان  
 بدو منسوب است که اینرا کوته خیل میگویند مخفی نماید  
 که از شیخ شهاب الدین مذکور است فرزند بود  
 آمدن اول بانی و دوم محمود سیوم اوم و بانی  
 فرزند کلان شیخ مذکور بود از مادر علی و متولد  
 بود و خان وی به بانی شهرت و دوم محمود که  
 به بانی شهرت شده که خان وی بوقی شهرت دارد  
 سیوم آدم که خان وی نام دوم شهرت دارد و سیوم  
 و آدم هر دو از مادر علی و متولد شده بودند







همه فرزندان و نواسه کان و شیرکان خود حیات  
 بماند اولاد قبله کاهی و پینچی ابوی شاه عالم  
 شهبه غفر الله تعالی و نوبه از شاه عالم شهبه  
 بدوین این فقیر رتبه امیدوار مغفرت رتبه  
 رحمت نام فرزندی دیگر باقی مانده و این عاقل  
 نیز افضل چون فرزندان سعادت مند ان نصیب  
 بعد تعالی از از عمر و جوانی بر خورار داشته  
 بسعادت جاودانی مقرون سازد و بر ملت  
 نبوی و شریعت محمد طوفی حکم و است حکم کو و ان  
 و کمال کریمه ذکر در بیان اولاد او هم بر شهبه  
 نه فرزند بود و آمدن بی اولاد که از مادر یک مادر  
 متولد شده بود و ویم سبب حال سیوم شیرخان

که نام دارد

که این بر دو نواز ما در دیگر متولد شده بود و اولاد  
 نرسد فرزند بود و آمدن بی متولد و ویم رو شین  
 سیوم مهرخان امانه فرزندان نواسه کان و اولاد  
 و ناست شده و یکس نمند و از سبب اولاد شیر سبب بود  
 آمدن بی خان یک و ویم کان سیوم رحم خان  
 از خان یک اولاد بی نمانده و از کریم خان و  
 از رحم خان فرزندان و شیر کان باقی مانده حیات  
 و از بر خان و فرزند بود و آمدن بی علی بن و ویم  
 همین ظاهر و اولاد و نجات شده اند این بود  
 اولاد شهبه شهاب الدین علیه الرحمه که ذکر کردیم  
 و کریمی کریمی و آورده شد پس لازم که جمیع اولاد  
 شهاب الدین علیه الرحمه است با اهل بیت خود



است در خط و لحاظ خود از دنیا با تمام و دوی اعراب  
 خود و اوقات شده نوشتن و بکار و فرست بعد از  
 شناخته دقیقه از وقایع صلوات رحمتی نام می گذارند  
 که در تحت و عهد نمایند که دوی عن عائشة  
 رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه  
 وسلم انه قال الرحم متعلقه بالعرش  
 بقول من و صلیتی و صلوات الله و من قطعنی  
 قطع الله و ایضا عن ابی سعید بان دید  
 عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الرحم  
 شعبة من الرحمن عز وجل من قطعها حرم الله  
 تعالی الجنة و کوفه خیل شعبه شده از دوت  
 خیل اند و باقی ازین هر دو خیل اولاد و دولت خیل  
 دولت خیل میگویند و دولت خیل و ملا خیل

و غیره

و غیره علیهم السلام و بعد از این که در اول  
 برین است و برین و شیرانی و برین و برین و برین  
 که در او برین است این برین و برین و برین  
 الدین و خبر الدین هر دو فرزند ان بهره من این  
 و سره برین و برین و برین و برین و برین  
 قس عبد الرحمن اند و آنچه درین وقت برین  
 افتاد و ناری بر او افتاد و برین و برین و برین  
 و برین و برین و برین و برین و برین و برین  
 این قسم خاسته یا از اول و سره برین باشد  
 و یا از اول و برین باشد و یا از اول و برین باشد  
 چنانچه مضمون این برین از برای عهد انچه این برین  
 شک که از قنون فضا و قنونی و از دست و برین علم





حضرت پیرایم اند صلوات الله علی بنی وعلیهما و حضرت  
 یعقوب بن جعفر استحقاق را از ان نسب اسرائیل  
 میکنند که اسیر زبان عبری بگویند خدا را گویند  
 و غنای بعضی بنده را و انیل یعنی الله پس هر کس است  
 و محقق نماید که الله تعالی طاووس را ملک یا فرموده  
 کفر است اذ قال لهم فیهم ان الله قد بعث لکم  
 طاووس ملکنا بران از انوقت تا انی سرور  
 را ملک بگویند آورده است که طاووس مروی بود  
 و بر بنی اسرائیل خاصه در اولاد بن یامین برادر حقیقی  
 حضرت یوسف علیه السلام که خدا ان مال و دولت  
 نهد است پس در انوقت که بنی اسرائیل بعد از مرور  
 غیر حضرت موسی علیه السلام از حضرت اسماعیل که بنعمه

الشان بود

ایشان بود و درخواست نموده که بهشت با این مال و نعمه  
 مقرر فرماید تا بحسب صلوات و امر موسی با کافران جنگ  
 فرمود که کفر است الله تعالی الخیر من بنی اسرائیل  
 بعد موسی اذ قالوا لاهی محمد ابعت لنا ملک  
 نقاتل فی سبیل الله و برضا بر عیال و محقق نماید  
 که آنکه الوال غم بودند اگر چه اطلاق سلطنت بر آن  
 نشده اما حسب حکم و الوال امر بودند حاجت با وندان  
 نه استند یقینا خود با و دان بودند چنانکه رسول  
 صلی الله علیه و سلم و حضرت موسی علیه السلام و تقه  
 سوامی شوال و الوال غم انبیا و دیگر بودند و ما سورتان  
 و غیر ان بودند قوم حکماء و اولاد شاه بنی بایست  
 است الامر و صلاح و حق با کافران جنگ و غیر ان

الشان بود

ساعتی اسرائیل از حضرت استیون باو شاه و جوت گرفته  
حضرت استیون طالوت و باو شاه بنی اسرائیل مقرب  
نموده ایشان را تابع طالوت ساخت تا بعد از آن  
بنی اسرائیل بخت و فراخی کافران میفکول شدند  
الفصل حضرت استیون مر بنی اسرائیل را گفت که طالوت  
باو شاه و شیما بن گردانیدم هر که الله تعالی ویرا باو شاه  
شیما بن است گفت الله تعالی اذ قال طبع فیهم  
این الله قد بعث لکم طالوت ملکاً بنی اسرائیل  
آرماد شاه کردن طالوت با آمده ظاهر نمودند که  
طالوت می روی غلبه است و میان هر آینه از و آتش  
و بهتر آیم گفت الله تعالی یمن احق بالملک منه  
و له حوت سعة من المال آخر الامم حضرت

الشمول

لما سمع مل بنی اسرائیل ما فعل الله مع طالوت و قرآن  
بردا طالوت است نمود و جنانچه ایشان باو شایست طالوت  
قبول نموده همراهمی بکنند و غیر باو شایست با بر  
جالوت نام بدید آمده باو همراه بنمودند و بنی قحط  
این قضیه در قرآن مجید و فرقان مجید رسیده است  
آخر سطلوت در آنوقت ظاهر نموده و عده و یک  
کرد که از دست هر کسی که جالوت کشته شود نصف  
ملکت و دخر خود بدو عطا خواهد نمود تا وقت الام  
جالوت از دست حضرت داود علیه السلام کشته  
گفت الله تعالی و قتل داود جالوت و اقامه الله  
الملك والحکمة و علمه ما فیها سطلوت  
نبارده فانی لعدده غلبه و غلبه است و لیکن در آخر خود را  
محکمت و انوار علیه السلام داده از عقیق و نصف ملک



از قتل او  
توبه کرد

فرمان کرد تا از  
مذلت و است  
وارسکت به  
با و شایسته  
ایچه بی اریسل

عذر دل نمود که بطلان آن خواهد گشتن وی که وید  
و سوارانی آن خطم و اوقات بر مردم غم و اندوهناکی بخانه  
و بر نماندن کشت تا آخرش بعد از چندگاه و چند مدت  
متمن شده تا دم کشت و نیز از شریف حضرت استنویل علیه  
السلام رفته که در داری آغاز نهاده تائب و ستم خور  
گشت که کند که قهر حضرت استنویل علیه السلام بشکافته  
و بر خاسته بملک طالوت و سخن آمده فرمود که ای  
طالوت السلام علیها شما افضل نموده اوقات بر مردم  
تبی عفو و ندیس بسعی و کوشش خود ایشان را رضامند  
ساخته مطیع شماست ختم و فرمان برادر کرده اندم و تابع  
تو ساختم و شما آنچه را می شنید و شنس گرفتاری کمون  
اگر مغفرت خواهی لازم که خود معذرت از آن که هیچ ده  
کسی اندر غرای کفار مستوجب شود و شک نامیده آید

لجی

که همه شهید شوند که توبه شما من است بعد از آن السلام  
ترا خواهد بخشید القصد طالوت بقتل خود از آنی که گشته  
آمده حضرت و او چون طلب کرده تسلیم با و شایسته  
به و نمود و دست و مبارکبادی داد و در آخر آن صحت  
کرده گفت که مرا آنچه چنان و چه می بینم و می شناسم  
من حاصل اند هر چه که از این متولد شود می باید که تربیت  
آنها بجا آید حضرت و او در وصیت وی قبول نمود و منظور  
داشت بعد از آن ملک طالوت بعد از فرزندان و را  
روان شده بغرای کافران مشغول گشت و خانه در میان  
چهل روز نماند بازده کس شهید نشد مگر از آنرا که بعد از آن  
روز و قبله ملک طالوت یکک فرزند بوجود آمده وصیت  
داد و در بوجوب وصیت ملک طالوت یکی را نام نهاد  
و دیگر را نام بر جای کرد و چون ایسان و برضیه و دو بالغ  
شد

مشایق کشنده ایشان نیز میبایست فرزند بود و آمدن ایشان  
 فرزند خود را نام افغان نهاد و بر پسر فرزند خود را نام اصف  
 کرد پس چونکه در سلطنت حضرت داود و شعیب گشته بود  
 سلطنت حضرت سلیمان علیه السلام آمد حضرت سلیمان  
 اصف را و بر خود نمود و افغان را سه سال را گرد گونید  
 که من اتم تابع افغان بودم و باقی امور مملکت و نظام  
 سلطنت نیز بر دوشان متعلق بود و بعد از آن اولاد  
 افغان در گوه سیاه ساکن گشته برین سلام قائم و ثابت  
 بودند تا آنوقت که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله  
 بعثت شد ایشان در اینجا بودند تا علی بن ابی طالب  
 در عربستان سیامی میگویند گویند عقبه ایمان آوردن  
 قیس بر حضرت نبی کریم صلی الله علیه و آله که هرگاه تعان

الوارث

انوار نور محمدی در جهان منشست و قیس نام پدر  
 که جلد اولاد افغان بود و با جمیع بقا و کس بقعه ملازمت  
 فیض موبست آن خیر البشر روانه شده و خاطر خرم  
 گردید که اگر فی الواقع آن رسول آخر الزمان باشد  
 اوصاف وی در تورات و انجیل دیده و خوانده است  
 بر آینه ایمان بدو خواهم آورد القصه چون قیس و غیره  
 مشرف ملازمت آن رسالت بنامه صلی الله علیه و آله  
 فیض اندوخته بیکای ایشان را اطمینان خاطر بدو شد  
 بشرف سلام مشرف گشته و ایمان بوی آوردند چون  
 بعد از آن از جناب رسالت بنامه مخلص شده بخانه  
 خود باز گشتند و قوم خود را از کهنه نور محمدی و ایمان آوردن  
 خود بروی مطلق ساخته تا ایشان نیز بیکای مکیار یک



غایبانه و ایمان آورده و نیز فیهام منور کنند و  
 ایشان در اصل نمره ستمان بودند چنانکه میفرمان  
 و با دشمنان از ایشان در ایشان ستمانند که قوله  
 و اذ قال موسی لقومه یا قوم ادعوا لعلی الله  
 علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و انکم  
 مالک یوت احدکم من العالمین ازین سبک رسول  
 شخص برای تبلیغ احکام شرعی اند که قوله و ما علی  
 الرسول الا البلاغ و با دشمنان جهت اجراء  
 احکام اسلام و انظام امور عباد و ستم که قوله  
 الملایک و النبوت قوامانند و خود شایسته  
 میفرمایند چون دو نمند و یکی مشتری و کسب سعاد  
 در آن تن به نازل شد که قوله و لعلی انکم  
 بنی اسرائیل الکلمات و الحکم و النبوة و ما فیها  
 من الطیبات و فضیلتها هم علی العالمین

در آن زمان

و فرمودند آن حضرت یعقوب که جمله دوازده کیس بودند  
 چنانچه حضرت یوسف و غیره مدینه میفرمان بودند و حضرت  
 یوسف و حضرت عیسی و حضرت یحیی و حضرت ادریس  
 و حضرت سلیمان و حضرت ذکریا و حضرت یحیی صلوات  
 علیهم و علیهم و غیر از ایشان در بنی اسرائیل نبوت  
 کرده اند چنانچه جمع یک کلمه و بیت و چهارم که در یاد  
 انبیاء شده اند گویند که از آن جمله یونس و زکریا و  
 بنی اسرائیل بودند الغرض که قیس مذکور مع جمع قوم حضرت  
 حضرت رسالت ناه صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند  
 اسلام حضرت که ستم و قیس از آن جناب لقب کردند  
 چنانچه ایشان اکثر ایشان در حضور نبوت حضرت می بودند و  
 جنگ و شهادت کردند که ستم که معظمت ایشان را عظم  
 می بودند چنانچه قدوة العارفين و مدینه المحققین اسوه الیکین  
 بودند در و بزه قدس الله سره العزیز در ذکره الامار

والاثر فرود آورده است که اهل استورات افعالی  
در جنگ و غزای حاضر میباشند و با غازیان آب  
رسانند و می و تیر بگردانند و هر چند که ایشان  
بامور شتر بودند اما رسول مقبول صلی الله علیه و سلم  
جهت انداختن غازیان منع ایشان فرمود می و تیر  
در توارنج و چوبه ایشان سلطنت که بدان که اکنون  
به تغیر السنه و مروزانته ایشان شهرت دارد و نیز از  
جناات بناه صلی الله علیه و سلم خطاب فرمود  
و ایشان در اصل تحت زیر چهار را میگویند که بنا چهار  
بر آن مرتب باشد و در اینجا مراد از خطایشان  
این است که بنا بقوت سلام بر شما و اولاد شما خواهد  
بود و این بیخ غریب بعید نیست که اگر زبان گویند

الظن

آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفتن یافتند و بر آنکه اگر چه  
بنی اسرائیل و بنی مضر و بنی نضیر و بنی قریظه  
بهمه و افضل اندازان سب که حضرت رسول مقبول  
خیر البشر افضل تر از همه مخلوقات است چنانکه عرش  
و کرسی و جمیع انبیا و اولیا و عرش و کرسی و سماوات  
و اراضی و جمیع مافیهما از روی ایشان جدا شده اند  
چنانکه گفته است ای خداوند شنیدید از جناب  
بودن نوری جان او فی سبع رب بعد از آن نور  
مطلق و علم گشت عرش و کرسی نوح و قلم کما جاء  
فی حدیث القدسی لولا انی لما خلقت  
الافلاک پس همچنین قوم آنحضرت نیز بهترین قومند  
حکمی النبی علیه السلام عن جبریل علیه السلام العرب



خیرا ناسی نه خیر هم محمد حق فیهم خیر خیر هم  
 اما تحت از عرب مرئی اسرائیل الله تعالی تر افق  
 و اوده بخیر و در کلام مجید جایمان احوال ایشان  
 فرموده است و چند مقام بنیادین باریست تحت  
 محاط نموده گفته اند یا بنی اسرائیل اذ کولوا  
 تعقی التی انعمت علیکم وافی فضلتکم علی  
 العالمین و نیز درین باب اکاهی از دست نداده اند از  
 اصل نیت و ریت اکثر سیان آمده اند و امور است  
 عجب و کارهای نامور و از ایشان صادر شده اند که  
 یکی از آن این است چونکه فرعون بر ایشان ظلم و  
 تعسق بسیار آورده تمامی بنی اسرائیل را غلامان ساخت  
 و اطفال ایشان را قتل می نمود کما فی قوله تعالی

و ادبنا

ادا بچینا که من ال فرعون بسو مونکه سوال علی  
 بدیعون انباء که و یستحیون نسا که و ق  
 و الکه بلاد من و بکه عظیم اما بنی اسرائیل همه  
 آن سخنها قبول کرده اسلام از دست نداده  
 تا آنوقت که حضرت موسی و حضرت یارون علیهم السلام  
 در ایشان سعادت شده از طرف الله تعالی مامور گردید  
 که نمایان هر دو پیش فرعون می نمودند بنی اسرائیل را  
 از و خلاص کنند و بر این سلام خوانند گفته اند  
 فاتیبا فرعون یقولوا انا و سولا ربک فاسرسل  
 معنای بنی اسرائیل و لا تعذبنا هم پس چونکه حضرت  
 موسی و حضرت یارون هر دو پیش فرعون رفتند  
 و جهد نمودند هیچ فایده نکرد و ایمان بدیشان نیاورد

حنا فی فصل قصه حضرت موسی و فرعون فی عون  
در قرآن شریف جای آمده است القصه چون حضرت  
موسی و حضرت مارون بنی اسرائیل را با خود گرفته  
روان شده اند فرعون ازین حال اطلاعی نداشت  
باتمامی لشکر خود و پسرانشان روانه شده پس  
می رفتند تا بر سر و بار رسیده و بر حضرت موسی را  
راه داده در میان خشک گردید و تمامی بنی اسرائیل  
با حضرت موسی و حضرت مارون علیهم السلام مدام  
راه که کشید چون فرعون باتمامی لشکر خود بدان  
راه و پسرانشان آمده و بر ایزهر و طرف معج  
زده بهم برآمد و فرعون را باتمامی لشکر در میان  
غرق کرد و ایند کفره تنق و اند فرقتنا بکم

۳۱  
البحر فاصبحنا کما و انفقنا ال فرعون و انتم  
تنظرون پس هرگاه که فرعون باتمامی لشکر خود  
غرق شد بنی اسرائیل را الله تعالی از فرعون خلاص گردانید  
کفره تنق و انفقنا بنی اسرائیل من العبد  
المهین من فرعون انه کان عالیا من  
المسرفین و اسلام از سر نو قوی و تازه گشت  
و دیگر بنی عماله که از جمله جباران جهان بودند  
نیز حضرت موسی و پسرانشان را سائیده غوج کافر را هم قتل  
ساخت بعد از آن پس از حضرت موسی را دیگر  
دین نه عیب شده غلبه کفر گردید تا آنوقت که طاقت  
میدانده مع جالوت کافر می که با دشمنه آنوقت  
بود و شک نمود و جالوت از دست حضرت و انفق



کشنده کجائی تو را بقتل داد و در جالت  
 و کفر مغلوب گردیده و دین اسلام از سر نو تازه  
 و قوی گشت تا آنوقت که حضرت سلیمان علیه السلام  
 با دشمنان بر معسکون شده اکثر کفره جهان را از سلطنت  
 و غیره مسلمان گشت که یکی از آنجمله بادشاهان عظام  
 که سلمان گردیده بقیس است ضایحه قصه وی در قرآن  
 مجید به تفصیل آمده است که پادشاه آن مکه حضرت  
 سلیمان آورده ظاهر نمود که چنین و چنان ملک و مردم  
 که مثل آن دیده نشده است و تختی عظیم دارد بگوید  
 ای و جدت امراة مملکتم و اوتیت من کل  
 شیء و طاعه بش عظیم پس چونکه حضرت سلیمان  
 علیه السلام متوجه بقیس گردیده بقیس طاقت جنگ

ندارد

ندارد و سلیمان گشت بگوید تا جالت و بانی  
 ظلمت نفسی فاش گشت مع سلیمان الله و بانی  
 العالمین و بعد از مرور و در حضرت سلیمان حضرت  
 عیسی علیه السلام و بنی اسرائیل معوض گردیده  
 همچنین انبیاء و دیگران معوضه و ایشان معوض میشدند  
 و دین اسلام در هر وقت قائم و بر حال می بود و انوار  
 که سر و خورشید معوض شده آفتاب نور محمدی ظاهر  
 گشت بقیس در آنوقت اولاد افغان ارقیس عبداللہ  
 و غیره از وطن اصلی خود که در کوه سلیمان و در نواحی  
 ملک شام متوطن بودند مدغم گردیده با حضرت صلی  
 علیه و سلم ایمان آوردند و بشارت اسلام شرف  
 گشت ضایحه سابق ازین هم ایراد یافته بعد از آن

بسی حوادث زمان مردم افغانان از کوه سدها و غل  
 شده آمده بنواحی غزنی و قندهار ساکن شدند تا آنکه  
 که سلطان محمود بادشاه چند دفعه بقصد تسخیر ممالک  
 هندوستان آمده بی بهره ولی فتح یار گشته اتقا با افغانان  
 آن نواحی بود که در غزنی و قندهار ساکن و بجایزین  
 و رآمه امداد و معاونت خواست حتی کوشیدند  
 که دو از دیر سنوار و دوازده هزار جاده از مردم  
 افغانان را نواحی رفاقت وی نموده خانه و اگر کوه  
 همراه وی آمدند و مقدمت الحیدر بن شد متوجه هندوستان  
 گشتند خانه های ممالک هندوستان را تا دکن  
 نمود تا بجای که در دکن در موضع سومناث بی کبر  
 و جوابه مغلل بود و آنرا نیز حجت آورد و شکستند

لغة

گفته می دیدم از غل و سوتنا مرصع بود و حالت  
 و منات نام می است از جمله بنان که در قریش می  
 قورنق اخراست کالات و العری و منات  
 الثالث الاخری القریس سلطان محمود الکزی کفر  
 اقبل رسانیده و مردم افغان را بجایزین  
 علی قائم نموده بکذاست تا بعد از آن روزی مردم  
 اهل افغان از هر قوم و درجه بدرجه مرتبه در  
 هر عصر و هر وقت تا الی یومنا می آیند و در  
 جاوید مکان متوطن اند و در ولایت و وطن  
 آنجا که در ضلع کابل و جلالت آباد بودند منات  
 و زلمعان و مردو را که در و روزه کندی آنها

این ممالک و هندوستان را  
 فتح کرد و در دکن ساکن شد



از دست افغانان اجماع شده است که صل کنند و یا  
 مسلمان شده مامون مانده اند و آنچه در صلاح  
 پیشاور و لشکر کوبت بودند چنانچه در ملک لاس  
 پنج کوره و کوهستان و جمله نهره و در صورتی که  
 آنها نیز اجماع شده است یا مسلمان شدند و در وقت  
 تیرهر داران و غیر افغانان ولایت و وطن جمع  
 و یکی بامده وقت و مصلح زمانه باشد چنانچه  
 یا عالمی از امامت بنواستی خود سازند و نه کسی را  
 استطاعت مایه توشه از خانه خود بدارند و  
 بنازل و مراحل صست روزه راه کیم و پیش میروند  
 و با کافران جنگ و غزایمیکند و زن و بچه بکشند

ایم مساند

غیر میسازند و خود را با ایشان شبیه و قلمی میکنند  
 فی انکه عرض خطا می و طمع و نیاید می در آن کسی  
 منظور نظر باشد ملک خالصا توجه الله و متابعت  
 حضرت رسولی الله صلی الله علیه و سلم میروند و  
 جنگ و غزایمیکند با کافران و یکدیگر مردم  
 که کار با خود از مردم صلی و انتیاسعی که شمشیر  
 و جهاد و غزایمیکند بقوله علیه السلام ان الله  
 لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر محض از برای  
 انکه از دنیا بگریزد و میبندند که هر کس که  
 در جنگ و غزایمیکند و شهادت شود سعادت است  
 و حیات جاودانی حاصل نماید که قال الله تعالی

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا  
 بل احياء عند ربهم الاخره واما قال عليه السلام  
 والذي نفسي بيده لو دوت ان اقتل  
 في سبيل الله لفرحت اقل من احيي ثم  
 اقتل و اگر حیات مانده غازی شد از گنایان کشته  
 پاک و بی پاک خواهد شد و معانی سبقت می بخورد  
 عفو خواهد گشت کفر و ایمان سلام ضرب سیوف  
 می و لذت یوب اگر چه در مردم افغانان فسق و فجور  
 بهل و بی اعتدالی هم واقع و شایع است اما سبب  
 و غار حضرت خیرالدین که در حق قیس عباد الرحمن گویند که  
 کرده است و خطاب تبار رودی و اولاد وی هماده

اندر مقام

از به اعتقاد می و کراهی و ورا ندهد برین اسلام  
 ستم کند و اکثر و این ان اولیا و عطا و فضل و کرام  
 پیدا میشوند و از اول تا آخر کفر است که اندر خانه و درین  
 نیز چون غلبه بر همه کفر شده تمامی هند و ستر  
 از و کین تا لورب و پنجاب و قبیله قندار خود  
 آورده و به کس از شاه و امیر و راجگان باین  
 مجال مقاومت نمانده از راه غرور و نخوت متوجه  
 ملک که شهر شده چند سال با قناتان کشته جاری و متعلق  
 بودند و تا وقتی که خبر این واقعه بدید همایون اشرف  
 و اعلی حضرت غیاث الاسلام و المسلمین محمد الدو  
 و اهلین اسوت الملوک و اساطین احمد شاه و پادشاه

بجای ازین  
 درین حال که



فاما في روزاني عليه السلام و سید طاهره حضرت علی  
 تقوی سلام و تنگ نامیوس اهل افغانان و  
 استیصال کفره بقصد جنگ و غز از ولایت دانه  
 خود آمده و ربله و دارالملک نشا چندان آباد و آبره در  
 کشیده جمیع جوانین معطین افغانان بند و ستان  
 دین حبیب الرحمن مع عساکر ظفر از جهت رعایت  
 اهل اسلام نیز روانه حضور لامع النور حضرت ظل سبحانی  
 گردیده ملک پشته شاه جهان بناه غیاث الاسلام  
 و المسلمین اسوة الملوک السلاطین فخرالدولت  
 و الدین مفتخر و مبارک بود پس چونکه توفیق از دینی  
 رفیق افغانان بود آن کفار را قریب کرد و نواح

شاه جهان

شاه جهان آباد مقهور و بنا شد علف صمصام خون  
 آشام کرده اند و ده ثانی تیر هم بر این میت کرد  
 نواح و مواضع شهر بکنده تاراج گردانیده و  
 دفعه ثالثه چون تمامی مرسته و کهن عروج نموده به  
 رخت او بار آورده تیر چون غول آبی و فضل بار  
 همه اهل افغانان بوده علی و تمامی آن کفره را بقتل  
 خستاسل ساختند وزن و بجهت این را قید شده  
 اسیر نمودند تا دین اسلام بر حال و برقرار مانده اقل  
 نیز اندک فضل خود را ستم مال افغانان گردانند تا  
 کفره با بقیه بنا بجهت و فرنگی جات و باقی مرسته  
 از دست افغانان اهل اسلام به برکت دین

حضرت علیه السلام استوصیتم که در تمام عمر خود و کاف  
 از میان بر خیزد که در میان شایسته و بجا باشد و بپوشان  
 نامت و برقرار ماند و رونق و بین اسلام الی یوم  
 انابت انکم است بپذیرد آمین یا خیر الله من حرکت  
 سید المرسلین و صلی الله علیه و آله و سلم و آله و سلم  
 و تابعه و تبع تابعه اجمعین الی یوم الدین و اگر چه  
 غرض باشد از تصنیف این رساله اخبار است بخود  
 و اخبار اولاد اقرار بخود بود اما ضمناً از راه تو  
 بیان است بجمع اقوام افعال نیز و آرد و در  
 مرقوم میگرد و هر که اجمالاً حقائق و معانی آگاه  
 اخذند و در پیروند و در تذکره الابرار و الانوار

فوائد

خرد آفریده است و تقابل آن دو توانی و بپوشان  
 و خاتمی و غیره آمده است و در خط و خط بویست  
 حدیث خیر البشر که خیر الامم و اولاد  
 واقع است مختار این بنده که دیده که آن است  
 که این طایفه بر آن گفتا کرده خلافت است بمرقوم  
 و هر خیل در لورده نامعلوم هر کس شود که خلافتی قوم  
 و خلافتی خیل از اولاد سرین است و سلسله  
 ایشان به سرین میرسد و خلافتی قوم و خلافتی خیل از  
 اولاد ایشان است و سلسله ایشان به سرین  
 میگرد و دو خلافتی خیل و خلافتی قوم از اولاد سرین است  
 و سلسله خیل ایشان به سرین است و سلسله قوم ایشان



و شونده بود و احسان به و رکن و دیده بر اصل و نسل هر  
 از این قبیله اطلاع یافت و این فقیر را به عمار خیر خاندان  
 آورد و بنمایر الالالباب پوشیده نهاد که اولاد فرزند  
 حضرت یعقوب صلوات الله علی دنیا و علیہ را که جلد و  
 کس بود و بدین تائیل میگویند و در بنی اسرائیل اولاد و  
 بن از میان بن ملک طالوت را افغان میگویند  
 و اولاد افغان اولاد قیس بن الرشدیه بنان میگویند  
 و بنان و بنی هر دو الفاظ مترادف اند یعنی بنی  
 چهار اسلام و آنچه در بن عصر افغان را بنان میگویند  
 مرا و اولاد قیس بن الرشدیه از قیس بن الرشدیه  
 سه فرزند بود و آمدند یکی سرزمین و دوم بیکن سوم

اگر باقی باشد  
 دی سطر است  
 است

قمر

غوغشت گویند که اسم محمد سرین ابراهیم بود اما از نجات  
 حلم و تحمل که هر حد کسی و بر سخت و بدگشتی و قهر و غصه  
 و بر ابر کز نماند ی بس بران سبب مادر و پدر و بر  
 کفندی که در قسم سه بنی هستی که به هیچ حد که میگویند  
 ای چه قسم سه بنی هستی که اصلا ترا قهر و غصه  
 نمی آید و نیز میگویند که اسم محمد بیکن شجرت بود و  
 بیکن شجرت بود و بنان اولاد و بر بیکن میگویند  
 و بیکن مردی صالح و نهایت متدین بود و نیز گویند  
 که اسم محمد غوغشت اسماعیل بود اما بسبب بسیار بود  
 بازی و جستن که عادت اطفال است مادر و پدر  
 و بر میگویند که بنی کارخانه هم میگویند با تمام روز

غور غشت میزنی بس جو کیہ زبان افغانی ہو و  
غور غشت میگویند و می نیز این ہم مشهور شد  
فصل اول و زبان اولاد سمرقند و قیس عبدالرشید  
از سمرقند و قیس عبدالرشید و فرزند بوجو آمدند  
یکی شرف الدین که اهل افغان ویرا سرخوین میگویند  
و دوم خیر الدین که اهل افغان ویرا سرخوین میگویند  
و ذکر و زبان اولاد شرف الدین و ولد سمرقند  
بن قیس از شرف الدین بن سمرقند پنج فرزند بوجو  
آمدند یکی عراقی و دوم ترین سیوم سبانی چهارم یک  
پنجم ابر الدین که در سمرقند <sup>اول</sup> زبان اولاد عراقی بن  
سمرقند کوند که بن سمرقند از طرف والدہ شہزادہ

سرالامین  
و وزیرانشه

غوغشت است ایامی که والد منبرانی و خال غوغشت  
وی وفات شده و پانام و کیم موافقت شیرینی  
نیفتاده و فرزند این غوغشت که خال نامی وی بود  
برفت و در این کالین شده مقابل گشت و حصه و فر  
برابر فرزند این لیان از این بیافت و سهیم  
و همد فرزند شد پیر آن چون اولاد از وی در این  
بوجود آمده آنرا غوغشتی میگویند و در غوغشتی محسوب  
یشوند منبرانی و جلوانی و سید و و با برعه اولاد  
شیرانی اند و قوم پیر با بین گویش و دیره و سبیل  
سکونت میدارند و سوای خیلها مذکوره و آنچه  
در میان خود خیلها شده خندان شده و نشاند اما



جمیع پسران اولاد شیرانی که در وقت آن همه در  
 کوکب منصف و پیراهن غارنجان سکونت میدادند  
 همان اولاد توین و در شرف الدین ابن سمره بن  
 از توین ابن شرف الدین بن فرزند بوجود  
 آمدند یکی سبزه که بپسند رنگی به سبزه  
 گشت و اولاد ویرانیه سبزه ترین میگویند  
 و سبزه را چهار فرزند بوجود آمدند یکی دود و دوم  
 سیمان سبوم جام چهارم او یکی دود و دوم توکر که  
 سبزه رنگی به توکر میگویند و اولاد ویرانیه ترین  
 و توکر را چهار فرزند بوجود آمدند یکی ملوئی و دوم کند  
 سیوم سبزی که چهارم نام و پسران هر دو خانده

سبزه اولاد  
 توکر و سبزه  
 الدین بن سبزه

سبزه بن

سبزه ترین و توکر ترین چهار بسیار و از زمان کای  
 طوالت مرقوم نشد بدین قدر گفتا کردید  
 و پسران همه در ملک پسر سکونت میدادند  
 سیوم ابدل که درین وقت به شرف القی و در آن  
 لقب شده چنانچه درین عصر و پسران خصوصاً در  
 قبیل صدوزی سلطان سلاطین زمان صفی افغان  
 و زوران سکندر چاه احمد شاه پادشاه میباشند  
 الکر و کاه فقیهش ملک و دین را مینویستند  
 و از کلمه شش خردان را مسکرت و او نامها ایوم رونق  
 افراشی و خرمات و روالی عالم است او ام الدین ابوال  
 و شاعف اجلاله اجعل الی عن خرمات و از ابدل بن

ترین و فرزند بوجود آمدن کی حیرت و بیم می  
 از حیرت و دلایل شد نیز بوجود آمدن کی بوی و بیم  
 بار که سیوم و لگو و از عیسی بعد ابدال پنج فرزند بوجود  
 آمدن کی عیسی زنی و بیم نوری سیوم و حقایق ریه  
 چهارم بگویم خداوندی که این پنج را پنج بابی میگویند  
 و ایشان همه در ملک قنبر سکونت میدارند  
 بیان اول و میانی ابن شرف الدین ولد سره بن  
 غورنی و لوفی و روحانی و قوغنی و خرسین این  
 اولاد وی اند و آنچه که خدایا ذکر و بیان ایشان  
 بدایند خداوند است و فیض ازان بهشت ترین  
 بنامند و ایشان همه در ملک کوکبیت بطرف شرقی

فیم نانی

که شرف الدین سکونت میدارند بیان اولاد بهر پنج  
 شرف الدین ولد سره بن از پنج ابن شرف الدین  
 و فرزند بوجود آمدن کی و انود از او و دشمن فرزند  
 بوجود آمدن کی پنج ناست که اولاد و براناست  
 میگویند و بیم می که اولاد و بران می میگویند  
 سیوم بدل که اولاد و بران بدل می میگویند چهارم  
 شکر که اولاد و بران شکر می میگویند پنجم بره کی که اولاد  
 و بران بره کی میگویند ششم جوان که اولاد و بران  
 جوان می میگویند و بیم حسن و از حسن ابن بهج  
 پنج فرزند بوجود آمدن کی بارک که اولاد و بران بارک  
 میگویند و بیم لسا که اولاد و بران لسا میگویند



سیم زکوک که اولاد و بر از کوزی میگویند چهارم  
 مندوک اولاد و بر امندوزی میگویند پنجم  
 راوک اولاد و بر از دوزی میگویند اما اکنون  
 در موضع سوراوک که وطن اصلی ایشان است  
 پنج قبیله خیل شتهارد و رویکی بدل زری و دیم کوز  
 سیم مندوزی و جوان زری و عینری اگر چه  
 خیلهای کلان می باشند اما تحت قسمت اکثر  
 اینها از آنجا برخاسته آمده بلکه یوسف زری  
 متوطن شده چنانچه بعضی از یوسف زری نیز مرتبه  
 بر تبه یانید و ستان آمده در اطراف و جوانب  
 هندوستان متفرق گشته و قدری قبیل در آنجا

نادر

و هنوز باقی مانده قباایل ایشان در موضع سوراوک  
 قدری خلق مانده و بعد وی ایند خان اند بنایت  
 خیلهای خود و داخل خیلها گشته مسطوره شده اند  
 نامی علیحد و خیل جدا دارند و خیلهای سته و یک  
 خیل شکر زری و راغوزی و غیره هر قدر خلق کم باشد  
 مع نامت زری که از اصل کم اند یکی و تمامی داخل  
 گشته مذکور شده اند و علیحد و رتعد و و شمار نمی آید  
 و آنچه از مردم بدل زری در موضع سوراوک هستند  
 اکنون به خیل موسوم شده چنانچه سالار زری و  
 سین زری و او و ریزی و استماع افتاده که در موضع  
 سوراوک از مردم بدل زری و ملا خیل و دولت خیل

کسی نمانده یکی ملک یوسف زنی آمده متوطن گشته  
 و از یوسف زنی نیز که ابش بر خاسته بودند  
 آمدند و بعضی را هنوز وراثت کن و متوطن اند و کوزی  
 و سندی زنی نیز در میان خود خدما دارند همان اولاد  
 امیرالدین ابن شرف الدین ولد سمره بن که در او شهر  
 و از امیرالدین ابن شرف الدین یک فرزند بوجود آمده  
 او سمره نام و از او مرید امیرالدین اولاد وی بسیار  
 بوجود آمده که آن را او سمره میگویند و نام امیرالدین بدر  
 از مریدان ساقط شد و او سمره نیز در میان خود خدما  
 دارند اما بسبب عدم استهوار و در خیر نیامدند و ایشان  
 همه در شهر کانی گزین متصل قوم بوکانی سکونت میدارند

اولاد  
 امیرالدین  
 شرف الدین  
 سمره بن

و کیند

و کونند که چکی و در یک نیز بود و قوم از اولاد وی  
 هستند و نیز کشیده شده است که چکی از اولاد غورستان  
 و اندر اعلیٰ بالصوب تا این بود و همان شهر اولاد  
 شرف الدین ابن سمره بن که مر قوم شد همان فرزند  
 شرف الدین ابن سمره بن ولد قیس بنید از شرف الدین  
 ابن سمره بن سه فرزند بوجود آمده یکی کشنده و دیگر  
 سیوم کجاسی و از کشنده ابن شرف الدین و فرزند بوجود  
 آمده یکی غوزی که اسم خاصه وی ابراهیم بود اما بسبب  
 تولد غورستان به غوزی شهرت یافت و ویم بنش که نام  
 وی در اصل شنبی بود اما بسبب مرور سنین و تغییر  
 اسم بنش شنبی شهرت یافت و همان اولاد غوزی ابن

اولاد  
 امیرالدین  
 شرف الدین  
 سمره بن

اولاد  
 امیرالدین  
 شرف الدین  
 سمره بن



کینه غوری این کینه فرزند بود و آمد یکی خلیل و آمد  
 خلیل این غوری و فرزند بود و آمد یکی شیخ عمر دوم  
 بره و اولاد ایشان هر دو برادران سه خیل شده یکی از  
 دویم موتی زی سیوم سنگ زی و دوم و او در دواز  
 و او و این غوری چهار فرزند بود و آمد یکی محمود که باو  
 مشهور شد و اولاد ویرا غوری میگویند و یوم امنی  
 که اولاد ویرا امنی زی میگویند سیوم سنگ که اولاد  
 ویرا سنگ زی میگویند چهارم یوسف که اولاد ویرا  
 علی و معلوم شده او را و او و زی میگویند سیوم  
 میهند از میهند این غوری و او از ده فرزند بود و آمد  
 یکی امیر که اولاد ویرا امیر زی میگویند و یوم ککو

که اولاد

که اولاد ویرا که کوزی میگویند سیوم موسی که اولاد ویرا  
 موسی زی میگویند چهارم یعقوب که اولاد ویرا یعقوب  
 میگویند پنجم منده که اولاد ویرا منده زی میگویند  
 ششم کاکا که اولاد ویرا کاکا زی میگویند هفتم  
 عمر که اولاد ویرا عمر زی میگویند هشتم علی که اولاد ویرا  
 علی زی میگویند و آن سه دیگر لا و لک و فات شدند  
 و اولاد این هر سه برادر خانکه خلیل و میهند و او و  
 همه در کرونواح شهر مناور سکونت میدارند چهارم  
 حکمتی نجم زیدانی و بعضی میگویند که حکمتی وزیر این  
 هر دو از فرزندان خلیل غوری شد ملک پسر خوانده  
 وی اندر ایشان هر دو قوم در امان سفید کوه دروا

که اولاد ویرا  
 حسی میگویند  
 حسی

جلال آباد و نیکو کار که بت پیدارند و بعد از علم حقیقه  
 حال بیان فرزند ان چنینی این کند این خیر الدین ولد  
 سرور بن از جنسی این کند سه فرزند بوجود آمد یکی مندر  
 و دوم نکست یوم کلان از مندی این چنینی دو فرزند بوجود  
 مندر نام نام در مندر چون در حال طفولیت وی وفات  
 شده یوسف که غم مندر بود ترست وی کرده نزد خود  
 کلان نمود و دختر خود را به و از دواج داده و در نکاح وی  
 و را آورد و نزد خود نگاه میداشت و چون اولاد بسیار  
 از وی بوجود آمده بنابر تعقیب قوم یوسف زی میگویند  
 ضایحه علی العموم اولاد مندر و یوسف را یوسف زی  
 میگویند و الا اولاد مندر و یوسف از یکدیگر جدا اند

از اولاد این خاندان  
 از اولاد این خاندان

یکی عمر دوم  
 یوسف از  
 بر این مندی  
 یکی در وجود اند

از مندی

از مندی بن عمر چهار فرزند بوجود آمد یکی مانوئیل که  
 اولاد او را مانوئیلی میگویند و دوم خضر که بخضر مشهور  
 شد و اولاد او را خدزی میگویند سیوم رجم که اولاد  
 او را رجم میگویند و رجم را سه فرزند بوجود آمدند  
 یکی مانی که اولاد او را مانی میگویند و دوم ملک  
 الدین که اولاد او را ملک میگویند سیوم الکوک اولاد او را  
 الکوکیل میگویند چهارم شورو که بنوشته شود و اند  
 مشون مندر و دو فرزند بوجود آمد یکی عثمان و دوم عثمان  
 و از عثمان بن مشون نیز دو فرزند بوجود آمد یکی امان و دوم  
 که اولاد او را امان میگویند و دوم یکی که اولاد  
 او را کمان میگویند و از امان بن عثمان نیز دو فرزند

مندر بن عمر  
 چهار فرزند اند  
 تولد اند

با همه صفات  
 و دیگر صفات  
 و دیگر صفات

برادر کلان  
 اول عثمان

سیوم  
 بیاد امان



بوجود اندکی دولت زری که اولاد ویرا دولت  
 میگویند و ویم اسماعیل که اولاد ویرا اسماعیل زری میگویند  
 و ایشان نیز در میان خود جنابها دارند اما چونکه بسیار  
 معروف اند حاجت بان ندارند بان حکام و کمال  
 بن عثمان را و در زوجه بود و دانی نام اما کی کلان  
 و دیگری خور و سال پس چونکه کلان ساله را زبان افتاد  
 میگویند اولاد ویرا منتر میگویند و چونکه  
 خور و ساله را زبان افتاد میگویند اولاد ویرا منتر  
 کنزانی زری میگویند و کنزانی زری میگویند و در میان  
 خود چهار خیل شده اند یکی سد خیل و ویم پوخی خیل سوم  
 منی خیل چهارم نیک خیل و یکی خیل و میان خود

این  
 است

دوش

و در خیل شده اند یکی اسوقیل و ویم زید خیل و کنزانی زری  
 در میان خود شش خیل شده اند یکی ابد خیل و ویم پوخی  
 خیل سوم نور ملک خیل چهارم ستم خیل پنجم و یکان خیل  
 ششم ره خان خیل و از آنان بن مشو چهار فرزند بود  
 آمد یکی اکاک که اولاد ویرا اکاک زری میگویند و ویم کناک  
 اولاد ویرا کناک زری میگویند سوم علی که اولاد ویرا علی  
 میگویند چهارم جدو که واحد و را و در زوجه بودند یکی  
 دوزی نام که خند خیل و میر احمد خیل و بنیر خیل اولاد و  
 بستند و من حبیب اللہ و این را و زری میگویند و این  
 همه در ملک ستم که زبان فارسی ویرا اموا میگویند و قوم  
 سدر و کرد و نواح لکر کوک سکوت میدارند تا این بود

در اول  
 دوم  
 سوم  
 چهارم  
 پنجم

در میان  
 در میان  
 در میان  
 در میان

بیان شجره اولاد مندرک این عمر که هر قوم است بیان اولاد  
 یوسف زری این مندی و لکجه از یوسف زری این مندی  
 خ فرزند بوجود آمدن کی ایاس که اولاد ویر ایاس  
 میگویند و ایاس زری در بیان خود خ چیل شده است  
 کی خجانی و دیم سال زری سیوم بنو زری چهارم که ایاس  
 زری پنجم عایش زری و عایش زری بنام مادر خود مشهور  
 شده است و دیم ملی که اولاد ویرا عیشری میگویند  
 و عیشری لکجه و میان خود سه چیل شده اند کی جعفر  
 دیم نور بنری سیوم دولت زری و دولت زری  
 نیز در میان خود سه چیل شده اند کی سند زری دیم  
 اسماعیل زری سیوم بارکازی سیوم عیشی که اولاد ویرا

عیشی

عیشی میگویند و عیشی که نیز در میان خود چیلها دارند  
 اما بابت عدم شهرت عموم ایشان را عیشی میگویند  
 و این هفت قوم خواجه ایاس زری و عیشی و عیشری  
 در ملک بنری سکونت میدارند و ایشان را بکوت  
 ملک بنری خیر و ال میگویند چهارم با دوی و اولاد ویرا  
 معده و چند کس هستند بعد چیل رسیده اند پنجم اکو که اولاد  
 ویرا اکوزی میگویند و اکوزا و زوجه بود کی رانی نام  
 که اولاد ویرا رانی زری میگویند و دیم کوهره نام و از  
 کوهره چهار فرزند بوجود آمدن کی شاد که اولاد ویرا  
 شاد که زری میگویند و چون شاد که زری قوم اند که  
 چیل و کیر و بیان ایشان میدانشده است و دیم اما



که اولاد ویرا با نری میگویند و با نری نیز قوم اندک  
خیل و یک در میان ایشان بد افشده است سیوم بازید که  
اولاد ویرا با نری میگویند و چون با نری نری قومی  
بسیار است ایشان در میان خود خیل دارند یکی با خیل  
دویم حاجی خیل سیوم موسی خیل چهارم بابوزی خیم منور  
و من حبت المجموع ایشان را با نری میگویند چهارم خواهد  
که اولاد ویرا خواجوزی میگویند و خواجوزی نیز قومی  
بسیار است و میان خود هفت خیل دارند یکی البدر  
نری دویم سولی نری سیوم شای نری چهارم شونری  
خیم یکی خیل ششم شیم ~~و چون میگویند و چون میگویند~~  
چون که ایشان هر دو فرق در یک دفعه فصل با

بهنادر

میگویند و چنانچه ایشان را نری و چون میگویند و چنانچه  
المجموع این اقوام سبعة را خواجوزی میگویند و ایشان  
با خیل های یوسف نری عمه در ملک صوات و پنج کوره  
سمه یعنی نموا از ماشقار کونت پیدا رند باین اولاد  
یک این خیمه ولد رند از ملک این خیمه اولاد کم  
بود و آمد هر قدری که رسد آنها را که خیل میگویند و یک  
خیل خیل است و قوم گلپانی و ماسوای قوم که خیل جمع  
قوم گلپانی اولاد و خیمه یک است که کانی می نامید گویند  
که ملک را و خیمه بود کانی نام که آن را در عقد کارند  
معتمد علی نویسنده فرآورده بود چون اولاد از وی بود  
آمده نام مادرش بود که او را که گلپانی میگویند

وکلیاتی دراصل سه گروه است یکی محمدزی که مثل خیل  
 مثل خیل هر دو خیلهای وی اند و دوم محمدزی که حسن خیل  
 و میزوی و مند و زی خیلهای وی اند سیوم سه صده  
 که مک خیل و لاریزی را من خیل مجموع سه صده میکنند  
 و سلیمان زری و مند نهی و موسی زری و دولت را  
 من خیل مجموع لاریزی میکنند و محضی مانند که چون اولاد  
 فرزندان ملک کم بوج و آوند و اولاد دختر ملک بسیارند  
 تعلیق همه را کلیاتی میکنند و پستان همه در ملک آید  
 مابین شهرت و روشت ملک که با الفعل باشند معروف است  
 سکونت میدارند میان اولاد هر ترکلان این خیل میکنند  
 ترکلانی دراصل دو خیل اند یکی محمود که مشهور به مامورند

و اما

و اما موم را در میان خود چهار خیل دارد یکی سیدینیم  
 اند که سوم اور چهارم ککاو ویم سه صده و سه صده  
 و میان خود سه خیل دارد یکی رسته خیل و دوم آملین خیل  
 سیوم اسعل زری و خیل های هر دو فریق یعنی مامورند  
 و سه صده و میان نیز خیلها دارند اما بیست طوایف است  
 مرقوم شده اند ایشان همه در ملک باجر مابین قاسم  
 و دو آب سکونت میدارند تا این بود شجره اولاد خیل  
 این کن که تحریر شد جان فرزندان از من ابن خیرالدین  
 و له سوره بن از من ابن خیرالدین و فرزند بوج و دانه  
 علی محمد که اولاد ویرا محمدزی سکونت و محمدزی و میان  
 سه گروه یکی الباس که که برانک و چهار صده اند و دوم

یا اولاد  
 و اما  
 و اما  
 و اما



بارگزی که آمان ری در خزانده سیوم شوری که ترک  
 و عمری و شیرمانی و بارگزی اند و ایشان هر خیل  
 نیز در میان خود خیلها دارند اما بایب طوالت مرقوم  
 نشد و ایشان همه در ملک اشترک ره و ریایندی  
 مابین و بآب و لشکر گوشت سکونت میدارند و همگی  
 که اولاد و برآفت میگویند و اتویکی بن زنده نشدند  
 بوجود آمدن یکی شیربانی که اولاد و برآفتی میگویند  
 و بولم غزلان که اولاد و برآفتی میگویند سیوم عمر که اولاد  
 و برآفتی میگویند چهارم عمر که اولاد و برآفتی میگویند  
 پنجم تنگ اولاد و برآفتی میگویند ششم سیماک که اولاد  
 اولاد و برآفتی میگویند معلوم شده است و ایشان اکثر

دالک

در ملک قلات و ترک و بعضی در غورند و بعضی در  
 مواضع متفرقه هندوستان سکونت میدارند سیوم  
 نومی که اولاد و برآفتی میگویند چهارم نیکو که اولاد و  
 نیکو نومی میگویند پنجم کشانی که اولاد و برآفتی میگویند  
 و در میان اولاد و فرزندان و خاندانها بسیارند  
 هر یک خیلند که در میان خیلها دارند اما بایب طوالت  
 مرقوم نشد و میان اولاد و کاسی ابن خیرالدین و کاسی  
 که نیکو نومی و برآفتی و الوندی و کاسی اولاد و  
 چهارم خانی قوم سنوادی مابین میان و رحمان آباد  
 متصل خیر سکونت میدارند و ما بقیه اقوام است متصل  
 بلوچان برقی سکونت میدارند و قریب و کاسی

۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰

هر که فرزند بوجود یافته بود اما یکفرزند از زنده زاد و زاده  
 نداشت بفرزندی کلان نمود و چنانچه این اقوام مذکور از  
 اولاد آن پادشاهان و پادشاهان عالم حقیقه کتاب  
 تا این بود سلسله اول اسمعیل و ولد قیس عبدالرشید که  
 مرتبه بیستم سلطنته فصل دوم در بیان فرزندان  
 بشین و ولد قیس عبدالرشید از بشین و ولد قیس عبدالرشید  
 سه فرزند و یک دختر بوجود آمدند یکی اسمعیل و دوم بشین  
 سوم کین چهارم دختر بی بی متو نام اما خدای فرزند  
 بشین چندان شده بودند که هر قدر خلق که بشین نام  
 داشت بودند علی العموم ایشان را بقبیله میگویند و برین  
 همه در کوه مانین لونی و قوم وزیر سکونت میدادند و اولاد

بی بی متو

بی بی متو از بی بی کینه میگویند چنانچه فرزندانش بی بی متو  
 دختر شش بشین از بی بی متو سه فرزند بوجود آمدند یکی  
 غازی که با لعل بغلی شهبور است که اولاد وی مانین  
 کامل و قلد با رسکونت میدارند و دوم وی که اسم  
 محضه وی ابراهیم بود سیوم سروانی و از غازی بی بی  
 متو سه فرزند بوجود آمدند یکی ابراهیم و دوم تورانی سیوم  
 بولر و از ابراهیم بی بی غازی دو پسر بوجود آمدند یکی  
 و دوم سحاک چنانچه سیمان خیل و علفیل و ماروکی و غیره  
 مجموع سیزده خیل اولاد و جهت هستند که بان هر یک از  
 موجب ظهور و جهت و ترکی و یوسف خیل و غیره هفت  
 خیل اولاد و سحاک از اما سبب ظهور بان ایشان نشده



و از تورانی این غازی و فرزند بود آمدند یکی مار و دوم  
 بابو و از بارو این تورانی و فرزند بود آمدند یکی قوش  
 و دوم بونک و از قوش بن بارو چهار فرزند بود آمدند  
 یکی هشتاد و دوم نوب سوم ایوب چهارم حسن و پانزدهم  
 هر چهار برادر چهار چرخ شده اند و در میان خود خدایا دارند  
 اما بپ طوالت در تحریر نیامدند و از بونک بن بارو  
 چهار فرزند بود آمدند یکی یوسف و دوم عرب سوم دوش  
 چهارم ملک و از ملک یار را پسر بود آمدند یکی  
 گازی و دوم رمی و از رمی سوم حسن و از بارو این تورانی  
 و فرزند بود آمدند یکی باغری و دوم طاهری و پانزدهم  
 نیز از خنن و در میان خود خدایا دارند اما بپ طوالت

اقصا

از نویدی این  
 در بر منو

اقصا رشتارسان آنها اند و همان فرزند این لودیک  
 این فی فی منو فرزند بود آمدند یکی غازی که گویا  
 چل و عجبی چل و سبیل و چهارم اولاد و بیست و یکم  
 حبیب الموم اینان را بنام زری میگویند و اینان جمع  
 فرقه مذکور در هر خلق طاهر بکند سکونت میدارند و دوم  
 شبانی که سور و سرگ و لومانی و بی و بیست و یکم اولاد  
 بیست و دوم مروت نیز از اولاد لومانی و در میان  
 حیوم و دوتانی اما خدایا در دوتانی خدایا است  
 نداشتند هر قدر خلقی که هستند اینان را دوتانی میگویند  
 و گویند که قوم مکتب نیز در اصل از قوم منی هستند  
 از اولاد لودیک و اما از اولاد سربانی هستند و الله اعلم

بالاصواب جهان احوال سروانی آنچه در متواتر  
 خدایان پوشیده اند هر قدر خلقی که ششده را سر و  
 میگویند و ایشان در ملک و بر این متصل قوم  
 سکونت میدارند اما با الفعل مردم قلیل در آنجا است  
 و اکثر در هندوستان متفرق شده اند و سروانی اگر چه  
 از طبقه متوفیت اما اولاد سروانی نیز داخل اولاد  
 بی بی شوست بنامه اولاد غلری و اولاد لودی اولاد  
 سروانی را من حیث المجموع میگویند از اولاد متین است  
 که جمیع اقوام پیش از ایشان میگویند مخفی نماید گویند که  
 والد واقعی سروانی می نامد و هست که از زوجه چینی  
 و نثر کاغذ نام مطربی بود اما جمل که اولاد و در متواتر

غیر

تعقیب اولاد سروانی را نیز میگویند که ماه شین نام  
 شاهزاده خانی که سلسله نسب دینی بر او استیغناک  
 میرسد و بقولی دیگر سلسله نسب وی حضرت حاج حسین  
 رضی الله عنه میرسد و الله اعلم بالصواب بحقیقت آنطور  
 از ملک خود بجا شده آمده و در شیخ متین استقامت گرفت  
 و شیخ متین تربیت وی کما حق کرده کلاان نمود و چون آنوقت  
 که آثار رزنده قابلیت در وی یافت بدو و دختر مذکور حفظ  
 در متواتر نام را در عقد نکاح وی در آورده و چنانچه قبل از زفاف  
 در رسم عروسی و اعلان که نام این الناس متعارف است  
 و خانه پدر از شهر او مذکور حامله شده و بعد از رسم عروسی  
 و اعلان در مقام در مدت اندک متولد شد از آن سبب

و مخفی نماید  
 از آن سبب



ولد و برادر علی ششمی که داشتند زیرا که بزبان افعالی و زور  
 غل میگویند و قری بمقارن زائیده شد پس مراد ازین آنکه  
 بدزدی متولد شد هفت تا این بود پس اولاد چنین  
 ولد قیس که بر قوم کردید فصل در بیان فرزندان غوث  
 ابن قیس عبدالرشید از غوث غشت ابن قیس سه فرزند  
 بوجود آمد یکی دانی و دوم بابی سیوم مندی و از دانی  
 ابن غوث غشت چهار فرزند بوجود آمد یکی کاکر که اولاد  
 در ملک زیوب و بوری در ضلع قندار سکونت میدارند  
 و دوم ناصر که اولاد وی مابین قوم کاکر و سند بلوچ  
 و زنواچی دیره غازی این سکونت میدارند سیوم دانی  
 چهارم معنی و اولاد فرزندان وی بدون قوم بنی و ملک

سکه

۵۴  
 میدانی متصل کاکر بود سکونت میدارند و معانی و کدوان  
 اولاد و بنی هستند و از بابی این غوث غشت چهار فرزند بوجود آمد  
 یکی میر که اولاد وی را میرزی میگویند و دوم ککو که اولاد وی را  
 کتوزی میگویند سیوم میر که اولاد وی را پیرزی میگویند  
 چهارم عزرائیل که احوال اولاد وی هیچ باخبر نیست معلوم  
 و این همه در نواحی قندار سکونت میدارند و احوال  
 اولاد مندی ابن غوث غشت نیز تواریخ یافته شده از آن  
 بیان احوال اولاد ایشان کرده شده تا این بود پس  
 اولاد غوث غشت ابن قیس عبدالرشید که نوشته شده و تا این  
 هر سه سینه ها اولاد هر سه برادران از سره بن و بنشین و  
 غوث غشت فرزندان قیس عبدالرشید که مستطرت فصل

سکه

چهارم و ساج کر لانی و سان فرزند آن کر لانی گویند که  
 امرالدین که پدر او مرست معه برادر خود که میانی بود و یکا  
 ترین شکارچی برفت بعضی گویند که پسر همامی امرالدین بودند  
 که بعد از او و کریمانم و پسرانش بر اختلاف بجای رسیدند  
 که شکر و رانجا پسر فرو آمده و علی الصباح آن کوچیده  
 رفته بود اینان هر دو بجای آن لشکر آمدند و میگردیدند  
 تا آنکه یکی از اینان شغل آهنی در رانجا افتاده یافت و  
 دیگری یک پسر می شمر خواره در رانجا یافت و آن کسی که  
 شغل آهنی یافته بود فرزند می نامید و آن کسی که پسر  
 یافته بود فرزند آن بسیار داشت پس چونکه اینان  
 هر دو از یکدیگر خویش و قریب بودند صاحب شغل مرصا

پدر

پسر را گفت که مرا فرزند می نیت و ازین دوستی نصیب  
 اگر این پسر را بمن مرحمت فرمائی که من او را بفروزم  
 و در پیش نمایم تا نام من ازین پسر در عالم بجای نیاید  
 و پسر باقی تو باشد تا زنده باشم ممنون حسن تو خواهم  
 بود و این شغل آهنی به عوض وی بخر آخر الامر صاحب  
 آن پسر را به صاحب شغل داد و آن شغل آهنی از وی خود  
 گرفت و نام آن پسر را بمناسبت عوض شغل آهنی گذاشت  
 و پسر را که شغل آهنی را بدینان افغانی گراهی میکنند  
 اقامه در راه و تغییر زبانها کر لانی رسیده که کر لانی مشهور  
 شد و اصل آن طفل را بخانه آورده و فرزند می خود گردانید  
 نمود پس چونکه بسن رسید و تمیز رسیده صاحب از قبیل خود



در عقد نکاح وی و برآورده تا اولاد بسیار از وی بوجود  
 آمده اکنون هر قوم سبک و دو کر لانی و راجل سره بن است  
 از بموجب که به خوانده امرالدین است و امرالدین که  
 برادر مرت است بن شرف الدین است و شرف الدین  
 بن سید بن است و دیگر مخفی نماند که او مر را از آن سب  
 او مر میگوید که والده وی دختر آنکر بود چون او مر را  
 مادر و یکم بود و کاهن آن مادر و یکم و برادر وی قهر  
 و طعنه زدی و گفتی و آن وقتی که کار از وی درست  
 نیامدی چه و آنکر او مر نه یعنی آنکر مر و بنابر آن  
 باسم او مر منتهی است بنان فرزندان کر لانی اگر لانی  
 بسر خوانده امرالدین و و فرزند بوجود آمدند یکی کوچه

و یکم یکی و از کوچه فرزندان کر لانی هفت بسر بوجود آمدند  
 از و پنج کی اتمان که اولاد و بر اتمان قبل میگویند  
 ایشان همه در ملک توتی ما بن ملک باجو و سوت  
 سکونت میدارند و یکم و ل زاک که اولاد و بر اولاد زاک  
 میگویند و ایشان همه در ملک دو آبه و باجو و سوت  
 که عبارت از تحت اچیل ملک یوسف زمی است سکونت  
 میدارند اما چون مردم یوسف زمی ملک مذکور را  
 از ایشان گرفته ملک صد و شان آمده متفرق شدند  
 و قدری غلیل منور و هزاره که ربع قفلقه آنک سکونت  
 میدارند سیوم و رک زی که اولاد و بر او رکزی میگویند  
 و این هفت برادر از یک مادر متولد شده بودند چهارم

باقی و از باقی بکفر زند بود آمده آفرید نام که اولاد و بر آفرید  
 میگویند و ایشان هر دو قوم یعنی در کشتی و آفرید  
 در ملک تیراه از قلعه شهرش و سکونت بند از این خیمه  
 که اولاد و پراختگت میگویند و ایشان همه از ملک سرای  
 آگوره و خیر آباد و لاجی گرد نواح کوه نیلاب تا قدم نجویی  
 و قوم او ز بر سکونت بند از دشت ششم مگلی که قوم مغیل  
 و نژادان و بهادرزی اولاد وی اند و ایشان همه  
 متصل ملک خوست سکونت بند از دشت هفتم خولی که اولاد  
 و براخو کیانی میگویند و این هر چهار نام در دیگر متولد  
 بودند و عبد الرحمن و شیراد و مندوزی و خربارنی و  
 و زاری همه اولاد خولی اند و بعضی میگویند که خولی فرزندان

که در نژاد

که در نژاد ملک از اولاد و مگلی است و از مگلی بر سر ملک  
 و فرزندان وجود آمدند یکی سیدمان که وزیر و باسی زری و ملک  
 میری اولاد وی اند و جمیع ایشان در ملک کرمان سکونت  
 میدارند و در مگلی که دور و سوارانی و سلطان و طغی و  
 کیوه و او خیل اولاد دینده این همه را بر سر سکونت ملک  
 بنو موی میگویند و ملک میری خیل است و در قوم نکند که  
 که سوا از اولاد ملک میری خیلها که در قوم نکند هستند آنها  
 جمیع اولاد دختر ملک پیر است اما چون که اولاد دختر وی بسیار  
 شده و ایشان اندک بودند بنا بر تغلب جمیع را نکند  
 میگویند و جمیع اقوام اولاد که لانی و میان خود خیلها بسیار  
 دارند اما پسینی اختصار بسیار برانقدر اند فکر دینا این بود



سلسله اولاد کرلانی میان احوال قوم فرمولی خود را اند  
 اولاد کاکر میثا رند اما جمیع این است که باز اولاد کاکر میثا  
 ملک اولاد کاکر میثا رند وی اند کونند که فرمول نام رودی  
 در میان کامل و غرق هر کسی که بکناره آن رود سکونت  
 میدارند و نسبت آن رود بوی کرده آنها را فرمول میگویند  
 پس چونکه فرمولی خود را افغانان میگویند افغانان میثا  
 ملک یک سکونت انجانی و اخلاط افغانان آن توای  
 میثا هو با افغانان شدند میان احوال بعضی یاد است که  
 میثا هو با افغانان شده اند کونند که حضرت محمد کسید در  
 از ملک خود بجا شده آمد و میان قوم کاکر و کرلانی و غیر  
 استقامت نموده توطن بخت و از هر یک قوم و خمر را

خواسته در عقد نکاح خود در آورده اند از آن هر سلسله و خمر  
 وی چهار فرزند بوجو آمده اند چنانچه منوالی اند و خمر کاکر  
 متولد شده بنیره کاکر است و چنانچه اولاد منوالی  
 که این را نیز منوالی میگویند در ملک میثا رود و ما بین  
 شود و کاکر و بلوچستان سکونت میدارند و کاکر و بلوچ  
 از اولاد منوالی است و مانند وری خود را اولاد منوالی  
 میثا رند اما بعضی میگویند که اولاد فرزند منوالی میثا  
 ملک اولاد کاکر میثا رند منوالی اند و اندا علم انصواب  
 و در کوه موتی هر دو از و خمر قوم کرلانی متولد شده بنیره  
 کرلانی اند چنانچه اولاد و کاکر در و بنیره متصل غرق سکونت  
 میدارند و اولاد موتی در میان قوم کرلانی سکونت میدارند

و قوم بهار خود را در یک میخانه زد و بعضی میگویند که اولاد  
فرزند در یک میخانه زد و اولاد بهر خوانده در یک میخانه زد  
اعلم بالله و استغفر الله و استغفر الله و استغفر الله  
نیره قوم شیرانی اند و اولاد شیرانی در ملک و هوایین  
ویره غارخان و دیره بهار میخانه سکونت میدارند این بود  
مان اولاد سید محمد کیس و دراز از اقوام افغانان که در قوم  
شد و ما سواي ایشان جنبه خندی که بخندی شهر دارند  
و نیز ایشان را سید زری میگویند و در قوم غور غشی خصوصاً  
در قوم وادی اند و ایشان هر دو قوم جنبه خندی  
و وادی در کرد و نواح قندار سکونت میدارند و جنبه که  
نیره قوم شیرانی اند و قوم شیرانی مان کوه کب و دیره

اسمعیل خان

اسمعیل خان سکونت میدارند و با شیرانی سید  
و بعد قمر اند جنبه کوبند که سید اسحاق نام سیدی بود  
بعد ادی او ششی ششی من الاسباب از ملک خود  
بجای شده آمده و در قوم شیرانی استقامت نمود و در  
از قوم شیرانی خواسته و عقد نکاح خود را آورد چون  
فرزند می از آن زوج عقیقه میخواندند و نامش سید  
حبیب نهاد چون قضا الله بعد از آن سید اسحاق در  
آنک مدت قوت شده و الله سید حبیب لب  
لا جبارکی و در مانکی شوهر و یکم از قوم شیرانی کرده خود را  
بد و از راه ساخت چون آنم شیرانی و آنوقت  
نفس بود و بعد از آن لب سید سید



و شرف آمدن سید حبیب صاحب خلیه و حاجت  
 شد آنروز ظاهر نمود و گفت که این پسر را همه حال بخیر است  
 تا بسبب بی من نیز بخیر شدند پس بعد از آن روز رسید  
 حبیب بخیر شده بودند و بعد از آن آنروز سیرانی بخیر  
 با فرزند آن خود سیم مد قمر نموده شابل ساخت و چون که اول  
 از وی بوجود آمده در سیرانی محسوب شد و هوای افغانان  
 کرده بدین پس این جمیع اقوام عظام مذکوره در اصل ساوت  
 شرف التلب هستند اما بسبب نویسی و دوستی و سکونت  
 مع اهل افغانان و اصل ایشان شدن است هوای افغانان  
 گردیدند و ابد اعلم بالصواب بحقیقه اعانت از بعضی از  
 اقوام افغانان و منقعات ایشان از سادات و غیره

نعم

مع بعضی از کوا که تفصیل مشغور است و جمیع امکن مذکوره  
 اهل افغانان ملین ایران و توران و هندوستان است  
 چنانچه حد شرقی ایشان تا کشمیر است و حد غربی ایشان تا  
 حد غربی مشهد مقدس که در میان این هر دو ولایت فاصله  
 و دینم راه را که کم و بیش است و حد شمالی ایشان تا حد قاشقار  
 و حد جنوبی ایشان تا حد ملک تبت و این جمیع ملک محصور  
 مابین حد و اربعه را ملک روزه میگویند و پوشیده مانده  
 که اگر چه اهل افغانان ولایت را زاده از دگر این مقامات  
 مستغنی اند اما چون که اصل غرض این بنده از ایشان است  
 رساله تعلیم افغانان چند دستان زاده بود و از آن  
 میان هر یک اندک تا از فست مکان هر قوم مطلع

و این جمیع اقوام افغانان  
 از قبیل از قبیل میگویند

شده خط و افرایند و با ایفیل در این شروع میکند  
 که در پیاج کتاب و کتابی ششم در مقام حدیث  
 استغفری امتی علی آیت و سبعان فرقه کلمه  
 فی الناد الا و احداث قدری بحث شده و مذکور  
 ما بقیه بسبب عدم کنجایش و پیاج بنامه کتاب حوال  
 نموده موقوف نموده بود آن این است که در کتب  
 عقاید آمده است که اهل رد و انقض و غیره فرق مرده و ده  
 و طرق باطله سکات و پنج خواهند بود چنانچه یکی از آنها  
 سند الحقیقین و بران اب لکین اخوند در و زره تبیین  
 در کتاب محرن الاسلام انصافی خود آورده است قوله  
 خدا را نصیان و دوزخ پسین می ترند محمد بن کز بنی

و فی خبری

و فی خبری و در پیاج ابوش که سلمی مستور است که روض  
 و کلام الله را فرمایده اند از این کلام هر که طریقه  
 محمدی و مذهب اهل سنت و جماعت را میزد و میساخته و  
 با اصحاب کبار عداوت و خصومت گرفته که اندک  
 و در باب این بسیار آیت نازل نموده و باین ترت  
 مبشر کرده اند است که قوت الله و السابقون الاولون  
 من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوه هم  
 باحسان و رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد  
 لهم جنات تجری تحتها الانهار و خالدین فیها  
 ابد و ذلك الفوز العظیم و مر او از سابقون  
 الاولون من المهاجرین که در آیت کریمه است آنها هر چند



که قبل از هجرت که شریفه حضرت رسالت نباه ایمان  
 آورده اند و از آنکه معظه بدین شریفه تفریف برده و مراد  
 از سابقون الاولون من المهاجرین والانصار ان انصار  
 که قبل از هجرت رسول اکرم از آنکه بدین آیت و با حضرت  
 مصطفی صلی الله علیه و سلم عهد و پیمان بسته که اگر آنحضرت  
 از آنکه بدین شریفه آیت الله مدد و معاون حاجت  
 خواهیم بود و مراد از الذین اسعوا هم که در آیت است  
 آن اصحاب اند که بعد از هجرت رسول مقبول ایمان  
 میآوردند پس بر آن تقدیر جمع صحابه مکرمه رسول  
 مقبول و تحت حکم رضی الله عنهم و رضوانه آمد  
 و اصل حکم هم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها لعدا

لهم

شد پس آنکه آنکه ایتان عداوت نمایند چنانچه رضی  
 با خلفای نشسته و خواریج با حضرت مرتضی علی رضی الله  
 عنهم ان انکار از آیت است و انکار از آیت موجب  
 و عدالت و دیگر آنکه الله و رسالت خلفاء را بدین  
 رضی الله عنهم این آیت نازل فرموده و بر این قسم  
 داشته است که فی قول تعالی محمد رسول الله و الذین  
 معه اشهدوا علی انک قد رجاوهم برهم رکعوا سجدا یقولون  
 فضلا من الله و رضوانا سبحان الله فی وجوههم من السجود  
 و دیگر آنکه تفسیر این آیت است که در شان صحابه مهاجر  
 و انصار وارد و بدین است و الذین جاؤا من بعدهم یقولون  
 رجا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل

فی قلوبنا غلامه الذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم مسطور  
 که هر کسی که گفته و صدیابی از اصحاب پیغمبر و از اهل بیت  
 ائمه است و مراد بسبقت ما که در آیت است اصحاب حضرت  
 هستند اثنی عشری باشد خصوصاً آن کسی که عدولت شیخین نماید که  
 آنحضرت ابابکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی  
 عنهما هستند که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در شان  
 ایشان فرموده است ما من نبی الا وله وزیران  
 من اهل السماء و وزیران من اهل الارض فاما  
 وزیران من اهل السماء جبرئیل و میکائیل  
 علیهما السلام و اما وزیران من اهل  
 الارض فابوبکر و عمر و نیز در شان ایشان فرموده

بیان سیدان که بول اهل بیت هم مثل اولین و آخرین است  
 النین و المرسلین و نیز در شان ایشان فرموده است  
 اقتدوا بالذین من بعدي ابوبکر و عمر  
 و دیگر آنکه اول کسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
 و سلم ایمان آورده و سبقت و را سلام نموده و به  
 طلب معجزه و بعد از وفات ایشان تصدیق نبوت حضرت رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم کرده ابن ابوبکر رضی الله تعالی عنه بود  
 کما فی قوله و الذی جاء بالصدق و صدق  
 به اولثا که هم الملقون و در تفسیر این آیه آمده  
 که مراد از الذی جاء بالصدق حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم و مراد از صدق ابابکر رضی الله تعالی عنه است



بنا بر آن که بر حضرت سید سالک بنامه بصدیق مکتوب کرده  
 و دیگر آنکه در وقت هجرت از مکه معظمه خاص می همراه و  
 یا غار بود و گفتار ثانی الثنین او همانی لغاری و کما قال  
 النبی صلی الله علیه وسلم صاحبی فی الغار و صاحبی فی حفص  
 و در وقت الاجابت بطور است که اربع فضائل لم یساکر  
 فیمن احد کان ثانی الثنین فی الغار و ثانی الثنین فی  
 العرش و ثانی الثنین فی المدفن و صلی النبی صلی الله علیه  
 وسلم خلفه کمر او ایضا قال علیه السلام و امة ما خلقت  
 الا لیس فی الغریت علی احد افضل من ابی بکر بعد النبین و  
 المسلمین چنانچه در مع و می نیز آمده است افضل البشر بعد  
 الانبیا بالتحقیق ابو بکر الصدیق و صاحب قصیده ایمانی

انتم

۴۴  
 نیز هم برین قسم آورده است کقول الله صلی الله علیه و آله  
 علی الاعقاب من غیر اقبال و در شرح فارسی می بقول الکاتبین  
 عده التحقین انونذ و ریزه فکس سره آورده است که بعد  
 از پیغمبر آن و غیر شکان ابو بکر صدیق را فضیلت است بر عده  
 یا را رسول مقبول و بر عده خلایق چون عمر فاروق و عثمان  
 و فی الثورین و علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم و بر عده است  
 رسول مقبول رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بر عده  
 خلایق انبیا کلامه و دیگر آنکه در ایام آخر مرض چون رسول  
 مقبول را امامت نماز عجز مانند اصحاب رسول صلی الله علیه  
 و سلم و یا انکانت باجناب عرض کردند که یا رسول الله لا  
 ناکس یانایه و محضرت فرمود که ابو بکر را که لایق تر است

و بیست گفتار بایه السلام مروا بکرمه فیصل بالناس و در  
روفته الاجاب بطور است که افضل النبی بعد از انبیاست  
ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه که تصدیق رسالت رسول اکرم  
فی تروی و فی نه فیه نمود و نیز در است و المسلمین ابوبکر  
که جمله بهترین و بهترین از جمله خلق و محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله  
بهترین است از جمیع بهترین و انبیا بهترین از جمیع اولیا و در  
اولیا و بهترین همه ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه  
و نیز در روضه الاجاب بطور است که اول کسی که در حضور  
صلی الله علیه و آله خطبه خواند و کفار را دعوت باسلام نمود  
و اول کسی که در اسلام بمسند خلافت نشست و اول کسی  
و بیست خلافت نمود و اول کسی که برای رسول مقبول

بنیال

بنیال مایل و نیز خود نمود و اول کسی که از امت رسول  
از خاک برآورد و اول کسی که ازین امت و بیست  
در آیه حضرت ابابکر است رضی الله تعالی عنه و نیز در جامع  
الاداب بطور است که روزی حضرت امیرالمومنین  
علی کرم الله وجهه بر منبر کوفه خطبه خواند و محمد بن الحنفیه که فرزند  
امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بود از وی سوال نمود که  
بهترین است رسول الله صلی الله علیه و آله است یا کتب فرمود  
که ابوبکر صدیق است باز از وی سوال نمود که بعد از صدیق  
کیت فرمود عمر فاروق است باز از وی سوال نمود که بعد  
از فاروق کیت فرمود که عثمان غنی است و از وی سوال نمود که  
سوال نمود که بعد از عثمان کیت پس امیرالمومنین است

بنیال



نه محمد بن جعفر گفت تو می با امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه  
 عنه فرمود که ای محمد بن تو مردی هست از جمله مسلمانان  
 و در تکمیل ایمان مستطوب است که عبد الرزاق که یکی از اهل بیت  
 و علمای حدیث است گفته است که من تفصیل شیخین میگویم  
 تفصیل حضرت مرتضی علی مرادین را که اگر علی کرم الله وجهه  
 تفصیل ایشان بر خود نیکو و من جمیع کرم و سر کماهی ازین  
 عظیم تر نباشد که من حضرت علی دوست دارم و میفهمم  
 و میگویم و نیز در وی مستطوب است که بصیرت بریده و توانمند  
 پیوسته که حضرت مرتضی علی رضی الله عنه و زبان خلایق  
 و ایالت علائق بر ظاهر و ملاحع و شمای حضرت ابوبکر و عمر  
 رضی الله عنهما و بیان فضیلت ایشان می نمود و نیز در

تسلیم کرد و ظاهر و ملا و اوافن حکومت می باشد و ی  
کرم الله وجه و در خلوت با خلایق اصحاب تابع خود میگفت  
و در زبان خلافت و خلیفه شوکت و نفاذ امر بالایی منبر که  
جمع و ملا تفصیل ایشان می نمود پس این مذکور با خوف و تقیه  
جمع نمی شود و درین باب از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه  
شعاع حضرت ابوبکر و عمر را به گوئی گفت بسید دوست  
میدارم بکنند که مردم جهان کمان می برند که تو از خوف و تقیه  
اینچنان میگوئی و مستقیماً ملن تو خلاف این است گفت  
از انبیا می باشد از اسوای بعد ازین هم در آنوقت  
خدمت شام بن عبد الملک بن مروان درآمد که امیر وقت  
و سلطان عهد بود و بعد از آن گفت که اگر ما را عذر دهم

لهذا

حضرت ابوبکر و عمر خوف و تقیه و نظری باشد هر اندیش  
تقیع بنام من عبد الملک میکنم که با الفعل حکومت سلطنت  
و در وقت و اختیار و می است پس هرگاه که حال محمد باقر آن  
بود که از اخای حضرت مرتضی است که از حاکم و قبیله  
حال حضرت علی و قریب است و شجاعت و جمع اوصاف کامله  
کل الحکل بود و خود قیاس نماید کرد و دیگر از جمله اتفاقات  
حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه کی این هم بود که در آخر  
بمان روزی که وی از بنی فزانه شرف شده و خنجر از غنچه  
منبره که مابین ایشان و حضرت صدیق سلسله صداقت  
و دوستی است حکام داشت نیز بدالت و ارشاد وی بسیار  
ملاومت حضرت رسالت بناه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه



ابدی در امان و آنحضرت عثمان و طلحه و زبیر و سعد  
 و عبد الرحمن بودند پس آنجا ولایت و اسبند و آن  
 بر فضیل استحقاق خلافت ابو بکر رضی الله عنه دارد  
 و وزیرانی آنحضرت رسالت نباه که در حدیث ماسن  
 نبی الاوله و وزیران آمده است آنحضرت عمر فاروق است  
 رضی الله عنه که در ابتدا بعثت و دعوت خلق  
 که استیلا کفره بود و شعار اسلام بنور محقق و غیر شایع  
 رسول مقبول صلی الله علیه و آله سلم باین دعا مواظبت میکرد  
 و میفرمود که اللهم ایدک السلام باحد العزمین  
 و مرا در رسول مقبول از عزمین یکی حضرت عمر بود رضی الله  
 عنه و دوم ابو جهم که نام وی نیز عمر بود و تخصص این دعا  
 حق و باطل شد نبایان و غیره بفرق مقبالت رسول

الكرم و نشان وی نیز فرموده است لو كان بعدني  
 نبيا لكان عمر وقصيدة امالي و نشان وی فرموده  
 قوله و للفاروق رجحان و فضل على العثمان في النبوة  
 عال و دیگر آنکه بر هر کاریکه رای وی رفی و بدان تمنا کرد  
 و حی مطابق آن فرود آمدی کما قيل فی مدحه و رای  
 موافقا للوحی و الصواب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب  
 و دیگر آنکه ایشان هر دو از عشره مبشره اند و بنا بر جمیع  
 المذاهب مطلوب است و یشهد بالجنة للعشرة الذين  
 بشرهم النبي صلى الله عليه وسلم و اسمی ایشان رین  
 شعر منقصر است آنها که بشارت بهشت آید نشان  
 ابو بکر و عمر و ابن علی و عثمان پس بعد و سعید پس زان و طلحة و زبیر

الحکاه

الحکاه ابو عبیده عبد الرحمن کقول علیه السلام ابو بکر فی  
 الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة  
 الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن ابن عوف فی الجنة  
 و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة  
 و ابو عبیده ابن الجراح فی الجنة و دیگر نیز مجتهدین در حق  
 جمیع اصحاب کرام احادیث وارد شده اند کما قال  
 علیه السلام اگر سوا اصحابی فانیهم خیارکم و ایضا اصحاب  
 کالنجوم با یهم اقتدیهم امتیهم و غیرهم علی هذا القیاس  
 اما چونکه لا یعدو الا یجسی اند و اظهر من الشمس اند حاجت  
 بیان ندارد و دیگر آنکه اهل روافض از راجح مطهر است  
 رسول قبول کنند و حمد میدارند و بعضی عداوت



میباشد با وجودیکه اینها از کلام محمد و با هم  
المؤمنین یا فرموده است که تعالی الله اول المؤمنین  
من انفسهم و الله واجب است بر هر کس که از واجبه  
رسول مقبول با همات المؤمنین یا دهنده اند پس لازم است  
که از عهد و حقوق ما در می ایشان بر آید و حقوق ما در  
ایشان او انداخته و در جواب التفسیر مقام خبر این است  
لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا مسطور است  
که الله تعالی حق والدین را بحق خویش اقران و او و  
ایشان باز است گفته علیه السلام رضا الله تعالی  
الوالدین و ايضا قال عليه السلام محبة تحت اقدارهم  
الامهات و نیز در مقام این آیت معلوم است که والدین

خود را بر خدا

مقررند

بر فرزندان حق است و احسانا که در آیت مقرر است  
عبارت از اوقات آن چهل حقوق است  
و از تحمل چهل حقوق و حق تعلق بن دارد و حق تعلق  
زبان دارد و حق بدل دارد و حق تعلق بال دارد  
اما آنچه در حق تعلق بدین دارد نیست که خدمت کردن  
و حرمت داشتن و هر چه فرماید ما سر بودن و از آنجا  
ای کس را سازش و بی رضا ایشان بضر نرفتن  
و در آمدن ایشان استقبال کردن و در راه رفتن  
و پس روی ایشان کردن و در راه برایشان نشستن  
و چون بخوانند یا حاجت شناسند و در سباحت مقامات  
ایشان در تقصیر و تاخیر از خود را ضعیف نموند و اما آنچه در حق

مقررند

تعلق به این دارد این است که به طیف سخن گفتن و  
 آغاز بالایی آوازی است بر زمین سخن و گستاخ با این  
 حکم ناکردن و این را بنام نخواندن و بکسب تر خطا  
 نمودن و سخن بر این قطع ناکردن و برگشتن این  
 تعرض ناکردن و بامروزی این سخن ناکستن و از سخن  
 سخت و سربا این محتر بودن و در روی این  
 افت ناکردن و آنچه به حق تعلق بل دارد این است  
 که بر این به بخشاید این را دوست دارد و بشاید  
 این را نماند و به غم این غمناک شود و به در این  
 بدنام شود و از بسا گفتن این رنج نشود و متنبک  
 نماید و بجای ایشان خشمگین نشود و از آوار این

مهم

برسد و نیست کند که خلاف قول و فعل این نکند و هر چند  
 که بهر وقت باشد زندگانی این دراز خواهد اما آنچه در  
 حق تعلق مال دارد این است که جامه این از جامه خود  
 بهتر سازد و طعام برای این نیکوتر از طعام خود بزد  
 و در وقت طعام خوردن آنچه بهتر باشد پیش این نهد  
 آنچه آرد و بی این باشد و تواند سرانجام نماید و آنچه از  
 معیشت این ضروری بود با قامت آن اشتغال دارد  
 و باقیان مال و متاع مضایقه کند و دست تصرف  
 این مال خود گشاید و دارد و اعیان با حجت و بیان  
 و خوبان و بی دعوت های بگیرد بسازد و متاع برقاء  
 کند و چون بیمار شود صدقه دهد و بدان حکمت این طلب



و هر که ازین تفوق می فرو کند است نماید احسان و بی  
 در باره والدین که با الوالدین احسان و رقی این است  
 تمام نباشد اینی کلام پس این تر کسی را که در مقابل احسان  
 با احوال خود عداوت نماید و با حق بر بخاند و خصومت کند  
 و خود را لایق این وعید گرداند کفر علیه السلام عاق الوالدین  
 لا بدخل الجنة و دیگر آنکه جمیع امهات المؤمنین حرم محترم  
 رسول مقبول اند عداوت نماید نسبت امانت کند خود  
 قصه باید نمود که بار رسول مقبول صلی الله علیه و سلم چه قسم  
 دشواری و ثقیل خواهد بود زیرا که عبود اول الله تعالی است  
 و عبودانی آنحضرت است خصوصاً و این است هر کسی که در  
 مقام حضرت عاقبت صدقه رضی الله تعالی عنها عداوت نماید

الذین

و نسبت بی ادبی کند که آن محبوبه و مرغوبه آنحضرت بود صلی الله  
 علیه و سلم و بالای آسمان و رب معراج بار رسول مقبول  
 عقد کماح می بسته شد کفر علیه السلام کفر و بی ادبی و بی احترامی  
 چنانچه این معنی سند السالکین بران المحققین اخوند و روزه  
 و عزیز الاسلام نیز آورده است قوله چه دینی تر حرمت  
 نموده افضل و ای پادری سیره شیره و نو یو یعلم و کلامه  
 بل محبوبه بل شیه و معراج می کابین شبه بر آسمان نموده  
 و دیگر چون اهل منافقان بر سر برده عصمت می دانند و حقیت  
 بناده الله تعالی بخت تسلی و تشفی خاطر مبارک رسول مقبول  
 و اطمینان خاطر حضرت عاقبت در دفع بهمت و دفع بهتان  
 ده است نازل فرمود و کفر علیه السلام ان اللذین جاوا اما لا

عصبت منكم لا تحسبوه شرككم بل هو خير لكم  
الى آخره و دیگر آنکه اهل رفقته بجناب اهل بیت و ازواج  
مطهرات رسول صلی الله علیه و سلم بغض و عداوت  
می نمایند و در حقیقت آن بغض و عداوت با رسول صلی الله  
علیه و سلم است و بغض و عداوت با رسول مقبول موجب  
ابدایی آن رسول مقبول است و ابتدای آن رسول مقبول  
متوجیان و عید است کقول الله ان الذين يؤفون  
الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة  
و اعد لهم عذابا مهينا و دیگر آنکه اهل رفقته مانند  
سنا نقان هستند زیرا که نزدیک اکثر ایشان ثقیه و حق  
و تقاضای دین و استوار و توشیحی نزدیکی است

و

عنا نقان و سنا نقان و سنا نقان در عهد رسول مقبول  
عالم النبیین صلی الله علیه و سلم بظاهر سبقت که بایان  
مسلمانان چشمه در باطن عین کافر بود پس این معنی خود  
اندر من الشمس است که هیچ عصر وین حق معنی و جهان نباشد  
و هیچ رسول و نبی صادات الله صلی الله علیه و سلم  
و ملت افتخای دین نکرده است و هشتم آن نفرموده  
و هشتم آن بر ظاهر خلق را دعوت می نمودند و ترویج کلام  
اسلام و تشیع شعار دین مبین میکردند پس آن دینی که  
آن دین سر و اخفای آن لازم دانند و اظهار آن جابر  
نمی نمایند آن دین دین توفیق یک عین باطل است  
و آنچه رفقته از راه بغض و حسد است بر خلفای حق است

و



و میگویند که مستحق خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله عنه بود و ایشان خلافت او را می بودند گرفته اند بعضی نیز از ایشان کذب صریح و خلاف قیاس است زیرا که اختلاف نبوت است و نبوت امر موردی نیست که بصورتی قریب مستحق آن می توان بود و چنانچه در ترک میراث ملک خلافت امری است و یکی که عصبه و غیره در آن متساوی اند و بر تقدیر یک اگر امر خلافت پس موردی هم بودی آن نیز از رسول مقبول بصحت پیوسته که لا یرث و لا نورث یعنی من از کسی میراث نمی بینم و نه از من کسی میراث خواهد برد و دیگر اگر چه در خانی مستحق بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب باشد و اینجا

بفرض است

نخستین است زیرا که علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما خلافت و غلبه منصب زوجه خود ظاهر و براهین است رضی الله تعالی عنهما و حسین سبط رسول الله که محبوب ترین خلق بود و فرزند داشت و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم با آن رفعت تابع خود داشت و بر پیران عم رسول الله با کمال شجاعت همراه داشت و بنویسم با آن شوکت برادران داشت پس عجز و ناتوانی و حقارت مرتضی علی کرم الله وجهه از کجا صورت می پذیرد پس چونکه بوجه و دلایل مذکوره عصبه و غیر عصبه و قریب و بیکان در امر خلافت متساوی بودند لهذا اصحاب رسول مقبول موجب این گردید که دشمنان و هم فی الامر کما

شده متفق شده و حکم فرات و صواب می خود ما که  
المومن بنظر بنو مر الله تعالی ام خلافت بلائین  
امامت بر و نه که آنحضرت صدیق اکبر بود و بر تفاق  
با وی بیعت نمودند و مضمون حدیث که ما را از المسلمون  
حنا فهو عند الله من مطابق ایامی مبارک سرور عالم صلی  
الله علیه و سلم از ایشان بظهور آمد که آن این بود که در آخر  
مرض چون رسول مقبول از امامت نماز عا جزم انداخته  
خروج مسجد داشت آنحضرت صدیق اکبر را امامت نماز  
امر فرمود که مر ذکره مر از اضا نجه و رجاء مع المذا هیبت  
که چون رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وفات یافت  
صحابه رضی الله تعالی عنهم و رضی عنہم بعد مجتمع شدند و امام

لغز

گشتند که از حضرت پیغمبر شنبه ایم که می فرمود که هر کس که  
بیرود و امام خود را نداند مردار مرده باشد و هر که امامت  
حق نداند کافر است از برای آن که بسیاری از امور شرعی بقی  
بر وی وارد و جناحه جمع و حدیث و انکاح ایام پس که  
از حقبت امامت منکر شود کافر گردد پس در آنحال  
حضرت ابوبکر صدیق بر خاست و گفت که من علی را  
ایامت میدانم و من در متابعت وی باشم پس از این  
دفتر مرتضی یا کرم الله وجهه بر خاست و شمشیر از نیام  
بکشید و زو بجانب حضرت ایما که صدیق آورد و گفت  
بر خیز ای خلیفه ترا بنی امی الزمان امام گردانیده است  
کعبه است که متابعت تو کنند و حضرت علی فرمود که من

نک



رسول اهل بیت علیهم السلام بودم که در امر فرمود که بگویند  
 بانی مکتب امانت کنند و میازا پس رضا و اقامه و اقامه  
 خود بکنند رضا و اده بود رسول علیه السلام و در یک است  
 آنست که پیش از وفات رسول قبول بهفت روزه و یک  
 روایت دیگر پیش از وفات حضرت ابابکر صدیق رضی الله  
 عنه را خلیفه بنامند و امانت فرمود پس بعد از آن جمیع  
 صحابه بیعت کردند و ابابکر صدیق رضی الله عنه خلافت نمود  
 و در مدت المسلمین آورده است که هر کسی که از خلافت  
 حضرت ابابکر صدیق و حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما منکر شود  
 کافر گردد و هر که از خلافت حضرت عثمان و حضرت رضی  
 رضی الله تعالی عنهما منکر شود کافر گردد و اینها کلامه جانشین بعد

ازان

ازان حضرت صدیق نیز در آخر حال حیات خود وصیت  
 نمود که حضرت عمر را خلیفه خود سازند و حضرت عمر  
 خلافت را در میان شش کس از حضرت عثمان و حضرت  
 علی و عبد الرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و سعد ابن  
 ابی وقاص رضی الله تعالی عنهم مشترک گذاشت و در میان  
 تفویض حضرت عثمان نمود و با وی بیعت کردند و بعد  
 از وفات وی خلافت بر حضرت علی بن ابی طالب  
 مقرر شد و جانشین صاحب جامع المذاهب خلافت ایشان  
 نیز بدین ترتیب آورده است که قوله افضل البشر بعد  
 الانبیاء بالتحقیق اینست که الصدیق ثم عمر  
 الفاروق ثم عثمان و بنی النخعیین ثم علی المرتضی

و خلافتهم انبیا علی بن ابی طالب و دیگران که بر  
 اولاد ابی طالب می نماند که صاحبان کلام از یکدیگر در قیاس  
 قریش از دین علی بن ابی طالب بودند و ابی طالب مرحمت و خلافت  
 مقام صلوات بر او است هیچ نداشتند زیرا که ایشان از هوا  
 نفس مامون بودند و هر کاری که میکردند مطابق قول  
 فعل نبی میکردند پس آن امری که خلافت مقتضای علم  
 بودی از ایشان چه قسم ظاهر میشدی و بر تقدیر که اگر  
 مقتضای نفس هم میرفتند هر آینه لازم بودی که تقوی بعضی  
 سند خلافت و مرحمت این مکرمت با بنابر و اقربا خود  
 میکردند و نبی نیز بیکانه پس بعد ولایت بران وارد که خلافت  
 اربعه حتی خلافت بدین ترتیب بود که مسطور شد

و دیگران

و دیگران که قطع نظر ازین وجوه مسطور و ولایت مذکور است  
 و دیگر نیز در آنوقت بودند اگر ایشان امر خلافت را بقی  
 حال حضرت رضی علی کرم الله وجهه استثنای از اهل بیت  
 کلام و بلاقی نداشتند و هر آینه مرکب امر تا شروع نشد  
 و اجتماع بر آن نموده اندی کقول علی السلام لا یجتمع امری  
 علی الفضائل و البته محمد و معادن حال حضرت علی رضی الله  
 عنه مستثنای و اگر و ابی طالب که تمامی صحابه با اکثر ایشان  
 در خلافت و اختیار بیعت ابی طالب را بر اه خلافت و  
 ارتکاب ظلم کردند و خلافت حکم مغیر در زیند و حق مرجع  
 پوشیده رفت و این سخن و محتاج آن در تمامی ملت و  
 شریعت سرایت کند و در جمیع جا و سیاحت حکم شرعی و توفیق



و اعتباری نماید زیرا که وصول قرآن و شریعت از ایشان  
نمایان شده است بر فضل ایشان ثابت شده و ایشان  
برغم رفق و شفیع طایفه و شفیع و ساز حق اند پس هیچ قباچه  
و ستاینی بالاتر ازین نباشد نعوذ بالله من هذا الجهالت  
و القباحت و ازینجا است که امام فخر رازی گفته است  
که از آیت کریمه لا یحیطونک سیدمان و جنوده و هم لا یحیطون  
ظاهر معلوم میگردد سیدمان از رافضی عقلی  
و انما تر بود زیرا که سیدمانهای دیگر گفت که در جایگاه  
خود بخزند تا شکر حضرت سیدمان علیه السلام نماند  
با یالی شمایان کنند پس ندانند تجویز کرد که از جنود سیدمان  
که اصحاب غیر اند دیده و دانسته بای سوره چهار شود و ظلم

ایشان

برایشان واقع کرد و رفق و تجویزی دارند و میگویند  
که اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم خدا حق  
حضرت نبی خدا را با یالی ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت  
بنصر صلی الله علیه و سلم کردند و انقدر نمی دانند که سید  
المرسلین بهتر از سیدمان است و اصحاب وی افضل از  
شکر سیدمان و اهل بیت بنصر مرغوب بن آدمیان  
پس چونکه نماند در حق نمایان دیگر از ظلم و تعدی شکر  
حضرت سیدمان دانسته تجویز کرد و اصحاب بنصر هر طور  
حق اهل بیت تجویز شده باشد اینی کلام پس نیز علامت  
استحقاق خلافت حضرت صدیق اکبر است کما مر را  
و بعد از آن استحقاق خلافت حضرت عمر را بود و بعد از آن

ایشان

حضرت عثمان بن ابیوفہ رضی اللہ عنہ حضرت مرتضیٰ علی راوی  
اصدق علیہم اجمعین درجہ بدرجہ و مرتبہ بہ مرتبہ جناح  
مسطور شد و در قید ابوسکندر علی آورد و دست  
ہر کہ حضرت چہار یار را بدین مراتب شناسد اما حضرت  
مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ را دوست تر دارد و افضلی باشد  
و صاحب قصیدہ امالی تفضیل ایشان نیز بدین قسم درجہ  
بدرجہ آورده است قولہ وللصدق رجحان علی  
علی الاصحاب من غیر احتمال وللغادر وقی رجحان فضل  
علی العنان والنورین علی و ذی النورین حقان خیر  
من الکافر فی صف القاتل ولکن افضل بعدہا علی  
الماخیز طراً انال و کویات کہ حضرت مرتضیٰ علی

رضی الله تعالی عنه در آنوقت نیز بود و جمع خدا و عوایط  
استحقاق خود نمود و با وجودیکه در هر کار و هر امر مانا و اعظم  
بود لکن قوله علیه السلام انما دیننا العلم و علی بابها و چون  
که اهل رفقه بجانب حضرت مرتضی نسبت زیر وستی و  
تا توانی میکند که خلفای ثلاثه رضی الله عنهم خلافت  
نزد وی میراث و تغلیب گرفته و می و دان مجبور بودند و با  
حسن خلافتهم و مصلحت فاسد نعم که نسبت مجبوری بجانب  
حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه میکنند زیرا که وی  
شیر خدا بود و میرزا و ابراهیم حق بجانب اسد الله بود  
و لا یخافون الموت لایم صفت او و علی مع القرآن  
و لا القرآن مع علی صفت او پس این کدام را انصواب



کرد که بر شمشیر طاعت کسی دوزخ کرده باشد و خطا است از وی بجز  
 گرفته باشد ظهور را یعنی از عقل و خود و دست و از دعوای  
 دوستی حضرت علی بعد که تحمید حضرت مرتضی بقسمی میکنند  
 که آفتاب خفیف و خفیف خباب عالی است است  
 و این تعریف از قبیل تعریف انشی باشد از هم است  
 و این مذموم و نامحمود است اما از دوستان فی عقول  
 و محبان نامهان هیچ بعید و غریب نیست که قوله  
 قال دشمن و انا که غم جان بود بهتر از آن درت که ناوای  
 بود و غم هم علی بن ابی طالب است از این چنین است  
 و ادبی بر بعضی از است رسول قبول صلی الله علیه  
 سلم نیز میکنند که گفت آن از دوازه او ب خارج است

استغفر

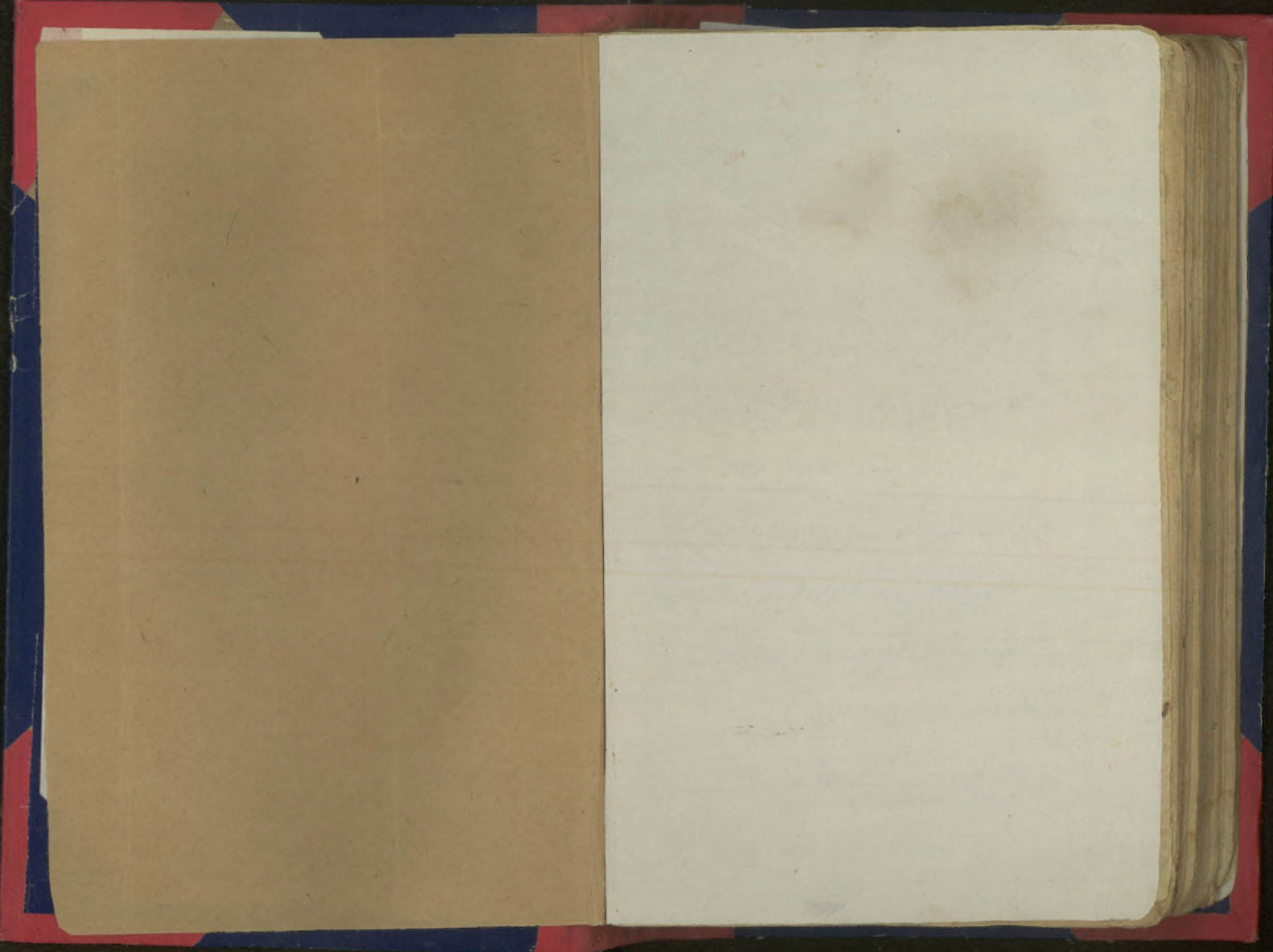
من  
 به روی اهل بیت است محمد بن  
 بود که گفت قال الامام عظیم ابو جعفر رحمت الله علیه  
 کتاب نه الاکبر و ماجری بن علی و معاویه رضی الله عنهما  
 و هاکان جبینا علی الاشیاء و بس الخطائی است ان حین  
 الاشیاء خطائی نبود لان الحینه قد بصیب قد بطل  
 و در ارشاد المسلمین آورده است که اجتهاد میکنند  
 کما ای خطا میکنند و کما ای صواب بخطائی او نیز ثواب  
 میدهد که علی بن ابی طالب ان خطا نکند  
 و نشان استی کلام و نیز رسول

مواضع یا صواب

بود حتی که هیچ کار از ایشان مخالف احوال اعیان  
حضرت سیدالابرار سرزده و هیچ عمل بمقتضای نفس و  
طمع و نیاوی از ایشان ظاهر نگردیدیم یعنی در اینها  
کثرت مسلمین و تقویت دین و غزای مشرکین و استیلا  
منافقین مشغول بودند تا آن وقتی که زحمت حیات  
مستعار بمالک حقیقی سپرده بجوار قدس فراموش گردید  
باید دانست که خلافت خلفای ابرار  
که عمر می بریزد که مدت خلافت







~~2000~~  
~~1910~~



